

# مسائل انتخاباتی امریکا

پدیده ترامپ و نقش فرمیسم چپ

گردآوری: آرام نوبخت و امید علی زاده



صفحه	عنوان
۳	انتخاب ترامپ از منظر اروپا
۷	گسترش اعتراضات علیه ترامپ و دست و پا زدن های حزب دمکرات برای مهار آن
۱۱	از «انقلاب سیاسی» تا همکاری: وعده همکاری ساندرز و وارن با ترامپ
۱۵	اسطوره طبقه کارگر سفیدپوست و ارتجاعی
۲۲	نژاد و طبقه و پیروزی انتخاباتی ترامپ
۲۹	انتخابات ۸ نوامبر امریکا: نمایش ابتذال در عصر گنبدیگی سرمایه داری
۴۰	محاصره موصل و جنایات امپریالیسم امریکا
۴۴	یک ماه تا انتخابات ریاست جمهوری امریکا: دورنمای آینده

## انتخاب ترامپ از منظر اروپا

الكس لانتیه

سال ۱۹۲۸، یک سال پیش از سقوط بازار بورس که سرآغاز «بحران بزرگ» بود و ۱۱ سال پیش از آغاز جنگ جهانی دوم، لئون تروتسکی، انقلابی بزرگ روس نوشت:

«در دوره بحران، هژمونی ایالات متحده به مراتب کامل تر، صریح تر و بی رحمانه تر از دوره رونق عمل خواهد کرد. ایالات متحده تلاش خواهد کرد که خلاصی از و غلبه بر مشکلات و امراض خود را اساساً به بهای اروپا به چنگ آورد؛ فارغ از این که چنین چیزی در آسیا و کانادا و امریکای جنوبی و استرالیا رخ دهد یا در خود اروپا و فارغ از این که به شیوه ای مسالمت آمیز باشد یا به واسطه جنگ».

این عبارات ارزش به خاطر سپردن را دارند، وقتی اهمیت سیاسی انتخاب دونالد ترامپ و واکنش عصبی محافظ حاکم اروپا را در نظر داشته باشیم. محافظ حاکم اروپا عصبی هستند، چون دارد روشن می شود که رئیس جمهور منتخب امریکا مصر است یک برنامه ناسیونالیستی رادیکال را به بهای اروپا دنبال کند.

اوباما که آخرین روزهای زمامداری اش را می گذراند، طی هفته گذشته مشغول سفر در اروپا بوده تا وضعیت دموکراسی را در این دو سوی اقیانوس اطلس ستایش کند و به مقامات اروپایی تضمین دهد که آسیب های ناشی از پیروزی ترامپ به روابط ترانس آتلانیک، مدیریت خواهد شد. با این حال رویدادها منطق خودشان را دارند.

در آتن و برلین، اوباما با نمایندگان طبقه حاکم اروپا که اکثراً با ترس و وحشت به پیروزی ترامپ واکنش نشان داده اند، دیدار داشت. ظهور ترامپ- با تهدید به تضعیف ائتلاف ناتو که سال ۱۹۴۹ بین امریکا و اروپای غربی منعقد شد، بحث درباره استفاده از سلاح های هسته ای در اروپا و شفاهاً تأیید شکنجه- اروپا را تا مغز استخوان به لرزه درآورده است.

روزنامه فرانسوی «لو موند» نوشت که انتخاب ترامپ به معنی «پایان عصر نقش "هژمونیک سخاوتمندانه" ای است که امریکا از جنگ جهانی دوم به ارث برد. واشنگتن نخست در جنگ سرد در برابر اتحاد جماهیر شوروی

و سپس بعد از فروپاشی کمونیسم و اضمحلال اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱، طلایه دار "غرب" برای رهبری جهان آزاد بود.

مجله بریتانیایی «اکنومیست» در سرمقاله ای مضطرب نوشت که با فروریختن دیوار برلین، «گفته شد که تاریخ پایان گرفته» و همراه خود پیروزی نهایی «دمکراسی لیبرال» را به ارمغان خواهد آورد. با این حال با پیروزی ترامپ «این توهم تکه پاره شد. تاریخ برای انتقام بازگشته است». انتخاب ترامپ «ضربه ای کوبنده است، هم به هنجاری هایی که اُس و اساس سیاست امریکا هستند و هم به نقش امریکا به عنوان قدرت بلامنازع جهانی».

اوباما در طول دیدار خود تلاش کرد مجدداً به نخبگان حاکم اروپا تضمین دهد که هرچه قدر هم تنازعات درونی ناتو بزرگ باشد، اما چهارچوب سیاسی تعیین شده هژمونی جهانی امریکا در دوره پسا شوروی و ائتلاف امریکا با اتحادیه اروپا به قوت خود باقی خواهند ماند.

در آتن که با حضور و حمله ۵ هزار پلیس ضد شورش به اعتراضات ضد ریاضیتی قرق شده بود، اوباما اتحادیه اروپا را به عنوان یک دستاورد تاریخی ستود و برای کاهش هزینه های اجتماعی تحمیلی اتحادیه اروپا به دست حکومت سیریزا و حمایت لجستیکی سیریزا از جنگ های واشنگتن در خاورمیانه کف زد. اوباما که پیش تر با ترامپ صحبت کرده بود گفت «یکی از پیام هایی که می توانم منتقل کنم، تعهد او به ناتو و اتحاد ترانس آتلانتیک است».

در برلین نیز که بخش اعظم آن قرق شده بود، اوباما همراه با آنگلا مرکل، صدراعظم آلمان بیانیه ای را صادر کردند که در آن پیوندهای میان امریکا و آلمان به عنوان «هسته اصلی» ائتلاف اروپا و امریکا ستایش شده بود. این دو وعده دادند که همکاری میان واشنگتن و برلین «بر مبنای تعهد مشترک ما به آزادی و کرامت فردی، که تنها یک دمکراسی پویا تحت حاکمیت قانون قادر به تضمین آن است» ادامه خواهد یافت.

پیش بینی اوباما از این که ترامپ روابط صمیمی با اروپا را حفظ خواهد کرد و در عین حال برنامه ناسیونالیستی «اول امریکا» را پیش خواهد برد، تا حدود زیادی خوش خیالی است.

در حالی که دنیا در بحرانی اقتصادی که از سال ۲۰۰۸ آغاز شد تلوتلو می خورد، تلاش هایی جدی برای بازطراحی سیاست جهانی به نفع اشرافیت مالی امریکا (و همان طور که تروتسکی گفت به بهای «رقبای» امپریالیست اصلی آن در اروپا) از نو از راه خواهند رسید.

در همان حال که انتخاب ترامپ یک نقطه عطف قابل توجه به شمار می رود، اما محصول گرایش های ریشه دار نیز است. از زمان پایان جنگ جهانی دوم، امپریالیسم امریکا در تحلیل نهایی قدرت هژمون اروپا بود و تخاصمات درونی اروپا را که دو بار در قرن بیستم به جنگ جهانی منتهی شدند، باثبات می کرد. امریکا از سیاست های یکپارچگی اروپا در دوره جنگ سرد حمایت مالی و پشتیبانی کرد تا تصویری «دمکراتیک» از سرمایه داری اروپا در برابر رقیب آن یعنی شوروی ارائه کند. انتخاب ترامپ نشان دهنده برهه جدیدی در فروپاشی این «نظم» سیاسی است.

انحلال اتحاد شوروی، نه فقط فرسنگ ها با «پایان تاریخ» فاصله داشت، بلکه در واقع صرفاً نمود اولیه بحران نظام دولت-ملت سرمایه داری بود. کانون این بحران در انحطاط بلندمدت سرمایه داری امریکا نهفته است که با خشونت به مراتب بیش تری در تقلا برای حفظ جایگاه خود به عنوان هژمون جهانی به واسطه نیروی نظامی بوده است.

چرخش ایالات متحده به ناسیونالیسم «اول امریکا»، برای اروپا به معنی تجزیه تمامی نهادهای پساجنگی است که امضای قدرت امریکا را زیر خود داشتند. حتی پیش از انتخاب ترامپ نیز قدرت های اروپا و به خصوص آلمان، با ادعا کردن منافع خودشان در صحنه جهانی، به آغاز به واکنش مهاجمانه کردند.

شیخ تصادم با واشنگتن، به شکل عظیمی شکاف های درونی اتحادیه اروپا و نهادهای مختلف بین المللی متعددی را که قدرت های امپریالیستی اروپایی به واسطه اش عرض اندام می کنند، وخیم تر می کند. سال ۲۰۱۰ با آغاز بحران یورو، «ژان کلود تریشه»، سرپرست وقت بانک مرکزی اروپا، هشدار داد که اوضاع اروپا همان قدر حاد است که پیش از جنگ جهانی اول یا دوم بود. سپس تابستان امسال بریتانیا رأی به خروج از اتحادیه اروپا داد و ضمناً تأکید کرد که باید بتواند مستقل از واشنگتن عملیات مهم نظامی را راه اندازی کند.

در عین حال بحران دمکراسی امریکایی که در انتخاب ترامپ متجلی شده، مشابه خود را در اروپا می یابد. روی کار آمدن حکومت راست افراطی ترامپ در واشنگتن منجر به تقویت گرایش های فاشیستی و

ناسیونالیستی و راست افراطی در درون اروپا خواهد شد؛ از «جبهه ملی» فرانسه تا «آلترناتیو برای آلمان». به این ترتیب احتمال قدرت گیری حکومت های راست افراطی در اروپا، بی اندازه افزایش پیدا می کند.

برای طبقه کارگر امریکا، اروپا و جهان، انتخاب ترامپ یک هشدار است. طبقات حاکم با مراجعه به میراث فاشیسم در قرن بیستم، مشغول تدارک برای تشدید میلیتاریسم و جنگ و سرکوب پلیسی کارگران و جوانان هستند.

گرایش های خطرناک به سوی ناسیونالیسم و جنگ ریشه در بحران بلندمدت نظام سرمایه داری جهانی دارند. اما همین گرایش ها درست مانند قرن بیستم شرایط انقلاب سوسیالیستی را هم فراهم آورده اند. در مبارزات پیش رو، وظیفه طبقه کارگر عبارت است بسیج و تسلیح سیاسی خود به یک چشم اندازی مستقل، انقلابی و سوسیالیستی.

۱۹ نوامبر ۲۰۱۶

## گسترش اعتراضات علیه ترامپ و دست و پا زدن های حزب دمکرات برای مهار آن

بری گری

اعتراضات علیه حکومت آتی ترامپ روز چهارشنبه به سراسر ایالات متحده آمریکا گسترش یافت. دانش آموزان دبیرستانی و جوانان در قالب جنبش ضد ترامپ به میدان آمده اند و در برابر طرح های اخراج میلیون ها مهاجر و انتصاب چهره فاشیستی به نام «استیون بنن» به مقام مشاور سیاسی و استراتژیست ارشد ترامپ، به نشانه اعتراض کلاس ها را ترک می کنند.

روز چهارشنبه دانش آموزان و دانشجویان حداقل شش دبیرستان و دو دانشگاه در شهرستان «میامی-دید» (فلوریدا) با این خواست از کلاس ها بیرون آمدند که محلات شان باید در زمره تعریف «شهر امن» قرار گیرند، یعنی جایی که مقامات می توانند دستور اخراج مهاجرین را زیر پا بگذارند. دانش آموزان دو دبیرستان واقع در «سن دیگو» نیز کلاس های خود را ترک کردند. این اقدام به دنبال اقدام مشابه اوایل این هفته هزاران دانش آموز و دانشجو در واشنگتن دی سی، نیویورک، سیاتل، لوس آنجلس، دنور و سایر شهرها بود.

این اعتراضات نشان دهنده توسعه یک جنبش سیاسی قابل توجه در آمریکا است. با قدرت گیری راست ترین حکومت تاریخ آمریکا، نسل کاملی از جوانان دارد رادیکالیزه می شود.

ترامپ پس از باخت بیش از ۱ میلیون رأی در «آرای عمومی» اما احزاب آرای «الکترال کالج» در هفته گذشته، مجدداً به مهاجرین اعلان جنگ کرده و وعده داده است که کرسی خالی دیوان عالی را با یک شخصیت متحجر ضد حق سقط جنین پر می کند. او تردیدی باقی نگذاشت که قصد دارد کابینه اش را لبالب از حضور مرتجعین حامی «نظم و قانون» و جنگ افروزان کند.

مقامات بالای حزب دمکرات در مواجهه با اپوزیسیون رو به رشد در برابر ترامپ، هم چنان به موعظه سازش و «وحدت» ادامه می دهند. «چارلز سومر» که به تازگی به عنوان رهبر اکثریت سنا انتخاب شد، روز چهارشنبه گفت که دمکرات های سنا «آماده اند شانه به شانه جمهوری خواهان بایستند و حول موضوعات مورد توافقات، با رئیس جمهور آتی، ترامپ، همکاری داشته باشند».

«جو بایدن»، نخست وزیر، حمایت کامل خود را از حکومت بعدی اعلام داشت و روز چهارشنبه پس از ملاقات با «مایک پنس»، نخست وزیر حکومت جدید، به خبرنگاران گفت «اطمینان دارم که از همان روز اول همه چیز به دست اهل آن سپرده خواهد شد». بایدن گفت که به محض آغاز کارِ پنس، «بیست و چهارساعته» برای مشاوره به او در دسترس خواهد بود.

هیلااری کلینتون در جریان نخستین حضور علنی خود پس از نطق پذیرش شکست در هفته قبل، ۲۰ دقیقه در کنفرانس «صندوق دفاع از کودکان» صحبت کرد، بدون این که کلمه ای به ترامپ یا اعتراضات مردمی علیه او اشاره کند.

در عین حال بخشی از رهبری حزب دمکرات مشغول نقدهایی به ترامپ است تا اعتبار ازدست رفته حزب را احیا و رشد اپوزیسیون اجتماعی را محدود کند. همان طور که پیش بینی می شد رهبری این تلاش به «برنی ساندرز»، سناتور ورمونت و «الیزابت وارن»، سناتور ماساچوست سپرده شده است.

ساندرز خواهان ارزیابی مجدد حزب دمکرات از اساس شد و چهارشنبه شب صحبت هایی درباره حکومت بعدی ترامپ در دانشگاه جورج واشنگتن ایراد کرد که سخنرانی مهمی جا زده می شد. اما مشخص شد که این سخنرانی، چیزی نیست جز تدقیق بیانیه های مداخلات جوینانه ای که او اواخر هفته داده بود.

ساندرز همان وعده های عوام فریبانه ای را که ترامپ برای جلب آرای کارگران تباه شده از اوضاع اقتصادی داده بود، فهرست کرد و گفت هنوز این پرسش باز است که آیا ترامپ به این وعده ها پایبند خواهد بود یا نه. ساندرز گفت «اولین چیزی که روشن خواهد شد»، اینست که «آیا ترامپ ریاکار است یا صادق. ما خیلی زود این را خواهیم فهمید». این در حالی است که کوچک ترین تردیدی وجود نداشت که حکومت جدید به حملات خود علیه طبقه کارگر شدت می بخشد!

ساندرز ادامه داد: «خواهید دید که در کنگره آمریکا بسیاری از دمکرات ها آماده همکاری با آقای ترامپ خواهند بود، البته اگر مشخص بشود که او درباره وعده هایی که داده صداقت دارد».

وارن نیز به سهم خود نامه ای به تاریخ سه شنبه به ترامپ فرستاد و او را بابت گزینش تیمی از بانکداران و چهره های وال استریت مورد نقد قرار داد. او نوشت: «مردم آمریکا ناظر شما هستند که ببینند آیا نسبت به



وعده هایتان برای حمایت از منافع خانواده های کارگری و نه منافع ثروتمندان و قدرتمندان صداقت داشته اید یا نه. اکنون زمانش فرارسیده که به آن وعده ها عمل کنید».

البته خشم وارن نسبت به وال استریت، گزینشی است. تنها چند روز قبل او مشغول تهیه سخنانی های کمپین انتخاباتی کلینتون بود، یعنی نامزد مولتی میلیونری که بخش اعظم بودجه وال استریت برای کارزار انتخاباتی را به خود اختصاص داده و ده ها میلیون دلار بابت حق الزحمه سخنانی از بانک های بزرگ دریافت کرده بود.

نه وارن و نه ساندرز هیچ یک به اعتراضات ضد ترامپ در سراسر کشور اشاره ای نکردند.

اگر توافقی با مقدمه چینی های ساندرز و وارن برای همکاری با حکومت ترامپ- آن هم با فرض بهبود وضعیت کارگران- وجود دارد، باید گفت که آن در واقع توافقی است با برنامه ناسیونالیسم اقتصادی و جنگ تجاری ترامپ. چیزی که بروکراسی اتحادیه های کارگری علناً با آن اعلام همبستگی کرده است. سیاستی ارتجاعی در کار است تا کارگران امریکایی را مقابل کارگران سایر کشورها قرار دهند و پشت کارفرمایان «خودشان» به صف درآوردند.

این ژست توخالی از این رو طرحی شده است که طبقه کارگر و جوانان را در برابر خطرات قریب الوقوع از جانب حکومت ترامپ خلع سلاح و مهم تر از همه اپوزیسیون اجتماعی و اعتراضات را به حصار و چهارچوب حزب دمکرات محدود کنند.

کارگران و جوانان نباید دوباره فریب بخورند! ساندرز در انتخابات مقدماتی حزب دمکرات آرای میلیون ها نفر از کارگران و جوانان را با دم زدن از «انقلاب سیاسی» علیه «طبقه میلیاردرها» به سوی خود جلب کرد. همان طور که هشدار دادیم، ساندرز نه سخنگوی منافع طبقه کارگر، بلکه سخنگوی بخشی از طبقه حاکم بود که قصد داشت با منحرف کردن خشم جامعه نسبت به تنزل استانداردهای زندگی و صعود نابرابری اقتصادی، مانع از آن شود که این خشم فرم سیاسی مستقل و ضد سرمایه داری به خود بگیرد.

ساندرز با اعلام حمایت از نامزد محبوب وال استریت، یعنی کلینتون، به راست ها اجازه داد که فضای ضد حکومتی غالب بر بخش های وسیعی از کارگران را مصادره کنند. اکنون که اعتراضات علیه ترامپ در حال تکوین هستند، ساندرز بار دیگری جلو انداخته شد تا به این اپوزیسیون را مهار کند.

هر تقلایی برای وانمود به این که می توان این حزب وال استریت و دستگاه نظامی و امنیتی را به «چپ هل داد» و تابع منافع کارگران کرد، شیادانه است. ابتدایی ترین و حیاتی ترین درس پیروزی انتخاباتی ترامپ، نیاز فوری طبقه کارگر و جوانان به گسست همه جانبه از حزب دمکرات و پی گرفتن مسیر مبارزه سیاسی مستقل علیه نظام سرمایه داری مورد دفاع این هر دو حزب است.

۱۷ نوامبر ۲۰۱۶

## از «انقلاب سیاسی» تا همکاری: وعده همکاری ساندرز و وارن با ترامپ

پتریک مارتین و جوزف کیشور

دو فرایند سیاسی هم زمان در امریکا در حال رخ دادن هستند.

اول، ترامپ به عنوان رئیس جمهور منتخب به سرعت در حال گرد آوری تیمی است که بر مسند رهبری یک حکومت راست افراطی قرار خواهد گرفتند. چشم گیرترین نمود این گفته را می توان در این دید که ترامپ شخص «استیون بنن»، سرپرست «برایبارت نیوز» را به عنوان استراتژیست اصلی خود اعلام کرده است. به این ترتیب در حکومت آتی ترامپ فردی با پیوندهای شناخته شده با سازمان های نژادپرست و فاشیست در مقام قدرت مبسوط قرار می گیرد.

این اقدام ترامپ به راستی نامیمون است، اگر در نظر داشته باشیم که ترامپ طی مصاحبه یکشنبه شب در برنامه «شصت دقیقه» نه فقط از قصد خود برای اخراج سه میلیون مهاجر غیرقانونی سخن به میان آورد، بلکه اعلام کرد که دادگاه ها را با مخالفین آشکار حق سقط جنین پُر خواهد کرد و حتی شاید پیگرد قانونی رقیب انتخاباتی اش هیلاری کلینتون را هم در دستور کار قرار دهد.

دوم؛ حزب دمکرات و رسانه ها طوری با شوخی و خنده از کنار این تحولات می گذرند که گویی که هیچ اتفاق غیرمعمولی رخ نداده است. آن ها در تلاش اند حکومتی را عادی جلوه دهند که نظیرش هرگز در تاریخ امریکا دیده نشده است. به دنبال انتخابات سه شنبه، پرزیدنت اوباما به ترامپ گفت که «هرآن چه بتوانیم برای یاری رساندن به کامیابی شما» انجام می دهیم. هیلاری کلینتون نیز با اعلام این که ترامپ «رئیس جمهور موفقی برای تمامی شهروندان امریکا» خواهد بود، وعده مشابهی داد.

این تسلیم سیاسی در برابر راست افراطی، رقت بارترین و نفرت انگیزترین نمود خود را در واکنش برنی ساندرز طی یادداشتی مندرج در نیویورک تایمز و متعاقباً مصاحبه ای تلویزیونی با برنامه «رو به ملت» از کانال سی بی اس پیدا می کند. ساندرز از ادعای رهبری «انقلاب سیاسی» علیه «طبقه میلیاردرها» به تسلیم ننگ آور در برابر کلینتون رسیده است و وعده همکاری با دونالد ترامپ را می دهد.

ساندرز در یادداشت خود در تایمز اعلام می کند: «ترامپ حق دارد. مردم امریکا تغییر می خواهند. اما او چه نوع تغییری برای آن ها می آورد؟ آیا جسارت خواهد داشت در برابر قدرتمندترین های این کشور قد علم کند که مسبب درد و رنج اقتصادی خانواده های کارگری هستند؟ یا این که خشم اکثریت را به سوی اقلیت ها و مهاجرین و فقرا و درماندگان نشانه می گیرد؟»

به همین ترتیب ساندرز در برنامه «رو به ملت» گفت تا جایی که ترامپ به دنبال «ایجاد زندگی بهتری برای کارگران باشد، ما مورد به مورد با او همکاری خواهیم کرد». ساندرز در صحبت مستقیم خود با ترامپ گفت: «شما گفتید که قهرمان خانواده های کارگری هستید. بسیار خوب، بفرمایید. شعار شما خیلی عالی بود، حالا یک کاری بکنید».

این موضع گیری ساندرز به کل مضحک است. مسأله این نیست که ترامپ چه می گوید و در رأس چه حکومتی قرار می گیرد. ترامپ در هر حال متعهد به کاستن از مالیات ابرشرکت ها، حذف قوانین و مقررات، کاهش برنامه های اجتماعی و نابودی باقی مانده های حقوق دمکراتیک است. طرح کردن پرسش هایی از این دست که آیا ترامپ سیاست هایی برای «ایجاد زندگی بهتری برای کارگران» اجرا خواهد کرد یا نه، به معنی دامن زدن به توهمات و خرید وقت تنفس برای ترامپ است تا حکومت ارتجاعی خود را تدارک ببیند.

این که ساندرز پیش پای ترامپ به خاک می افتد، هم فرصت طلبی بی حد و حصر او را افشا می کند و هم هدف واقعی کمپین او را در انتخابات مقدماتی حزب دمکرات. اگر ساندرز واقعاً جدی بود، می بایست الآن به طبقه کارگر نسبت به خطرات بی نهایت جدی پیش رو توضیح می داد و روشن می کرد که نه حکومت بعدی را به رسمیت خواهد شناخت و نه با آن همکاری خواهد کرد. او می بایست به بخت ترامپ در آرای عمومی به عنوان گواهی بر این واقعیت اشاره می کرد که ترامپ هیچ اختیاری برای اجرای هیچ یک از سیاست هایی که در دست دارد، ندارد.

ائتلاف پیشنهادی ساندرز با ترامپ، فراتر از درماندگی سیاسی به یک برنامه اقتصادی مشترک میان این دو ارتباط پیدا می کند. ساندرز در کمپین انتخابات مقدماتی خود حزب دمکرات را تشویق به اتخاذ سیاست های ناسیونالیستی و حمایت گرایی ترامپ کرد. او سقوط استانداردهای زندگی کارگران را به گردن جهانی شدن و پیمان های تجاری انداخت و هیچ نقدی به نظام سرمایه داری نداشت. هدف از این سیاست این بود که خشم

کارگران امریکا به سمت کارگران چین و مکزیک و سایر کشورها هدایت شود و نه علیه ابرشرکت های غول پیکری که همه جای دنیا کارگران را استثمار می کنند.

این موضوعات در صحبت های رهبر دیگر جناح «چپ» حزب دمکرات، یعنی سناتور ماساچوست، «الیزابت وارن» هم بازتاب داشت. وارن در بیانیه ای که چهارشنبه منتشر شد، ادعا کرد که ترامپ «قول داده که اقتصاد ما را برای کارگران بازسازی کند و من پیشنهاد می کنم که اختلافات مان را کنار بگذاریم و حول این وظیفه با او همکاری کنیم».

وارن در سخنرانی روز جمعه خود خطاب به شورای اجرایی AFL-CIO در واشنگتن به تفصیل نقاط توافق احتمالی با حکومت جدید جمهوری خواهان را برشمرد که مخالفت با توافقات تجاری و تشویق ناسیونالیسم اقتصادی به طور اخص در آن جای می گرفت. به دنبال نظرات او، بیانیه هایی از سوی «ریچارد ترومکا»، رئیس AFL-CIO و «دنيس ویلیامز»، رئیس اتحادیه «کارگران متحد خودروسازی» از پی آمدند. به گفته ویلیامز، اتحادیه ها شاهد «فرصت بزرگی» برای «یافتن حوزه ای مشترک» با ترامپ هستند.

در همان حال که این تعویض قدرت سیاسی دارد رخ می دهد، فرایند سومی نیز در جریان است. در خیابان ها ده ها هزار تظاهرکننده در سراسر کشور دارند نشان می دهند که هیچ تردیدی درباره ماهیت ترامپ ندارند. با این وجود خشم و انزجار آن ها هیچ نمودی در درون دستگاه سیاسی حاکم پیدا نمی کند. دمکرات های رده بالا یا نسبت به اعتراضات موضع سکوت اختیار کرده اند و سعی دارند از آن فاصله بگیرند یا این که به صراحت در تقابل با آن هستند.

حزب دمکرات، کم تر از جمهوری خواهان ابزار دست وال استریت نیست. حزب دمکرات بسیار بیشتر نگران پیامدهای شدت گیری اعتراضات است تا اختلافات تاکتیکی اش با جمهوری خواهان و ترامپ.

یکی از مشکلات ابتدایی در تظاهرات این است که بسیاری از شرکت کنندگان هنوز توهماتی نسبت به نقش حزب دمکرات دارند. در واقع حزب دمکرات- از اوباما و کلینتون گرفته تا ساندرز و وارن- در پیروزی انتخاباتی ترامپ مسئولیت سیاسی دارد و هم اکنون دارد روشن می کند که مایل است برای اجرای سیاست جنگ در خارج و ارتجاع در داخل با وی همکاری کند.

در ماه های پیش رو خشم مردمی رشد خواهد کرد، چرا که کارگران- از جمله آن هایی که به ترامپ رأی دادند- متوجه می شوند با چه چیزی رو به رو هستند. مخالفت با ترامپ نه از خلال یا در ائتلاف با حزب دمکرات، بلکه تنها با گسست بی امان و سازش ناپذیر از این حزب و تمامی عمال سیاسی آن و کل نظام سرمایه داری می تواند سازمان بیابد.

۱۴ نوامبر ۲۰۱۶

## اسطوره طبقه کارگر سفیدپوست و ارتجاعی

اریک لاندن

در روزهای بعد از پیروزی دونالد ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری، حزب دمکرات و رسانه‌ها تلاش کرده‌اند نتایج این انتخابات را به جهل و عقب ماندگی و تبعیض جنسیتی و نژادپرستی ذاتی «طبقه کارگر سفیدپوست» نسبت دهند.

تیترا مقاله روز چهارشنبه نیویورک تایمز این گونه آغاز می‌شد که «چرا ترامپ بُرد: سفیدهای طبقه کارگر». یا «چارلز بلو»، ستون نویس تایمز، پنجشنبه در یادداشتی نوشت: «من فقط می‌توانم فرض بگیرم که دونالد ترامپ آدم متحجری است. اما کاملاً امکان پذیر است که جامعه آمریکا او را نه به رغم این ویژگی، که درست به آن دلیل انتخاب کرده باشد».

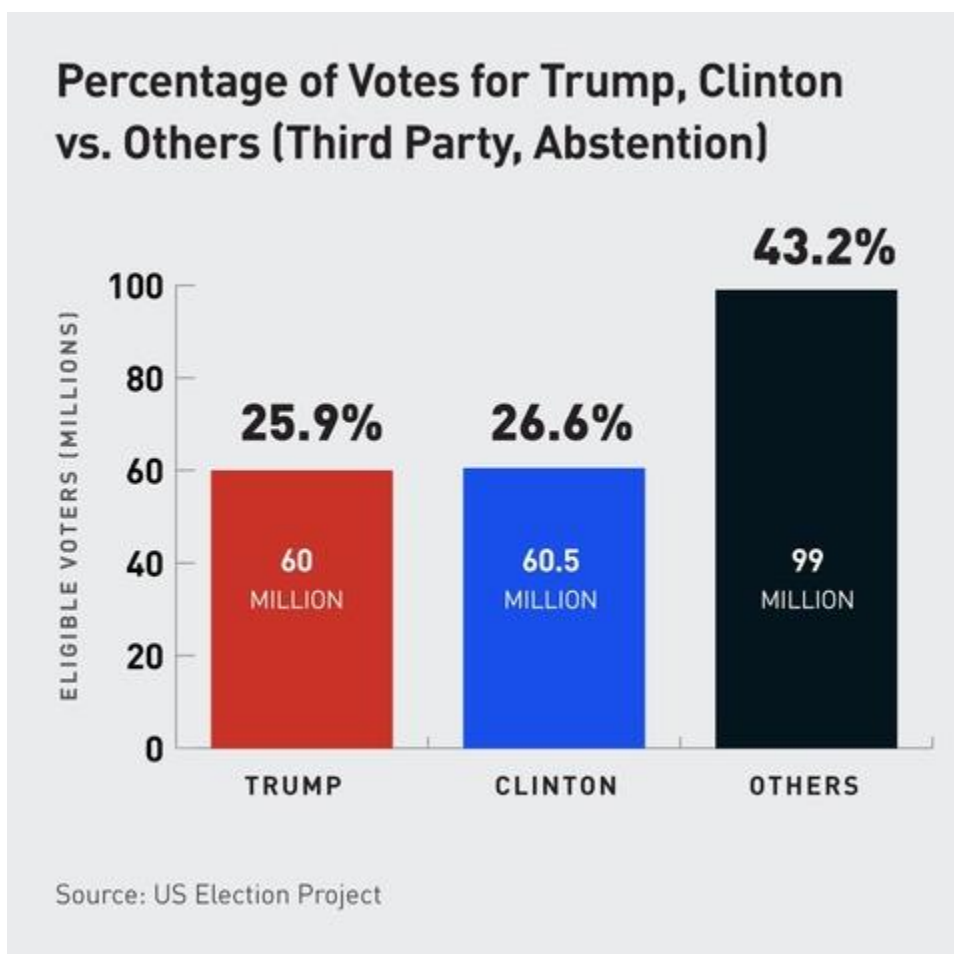
مطبوعات به اصطلاح «چپ» هم همین روایت نژادمحورانه را پیش برده‌اند. «مونیکا پاتس» در نشریه «ملت» با نیشخند و طعنه ای نفرت انگیز می‌نویسد: «این فصل انتخاباتی کم شاهد ارائه تصاویر لطیف و دلواپسانه از طبقه کارگر سفید و گله‌گزاری‌های اقتصادی اش نبوده است...».

«پاتس» پیروزی ترامپ را از منظر هویت و نژاد و جنسیت توضیح می‌دهد. به گفته او طبقه کارگر در اجتماعات روستایی «پول بیش‌تری نسبت به همسایگان فقیرش به دست می‌آورد» و این که «آن‌ها فکر می‌کنند سخت‌کوش‌اند، در حالی که دیگران - یعنی همسایگان‌شان، مهاجرین و امریکایی‌افریقای‌ها در "مراکز شهر" - چنین نیستند... هرچند وضع آن‌ها می‌توانست بهتر از این باشد و قطعاً برای این هدف تقلاً هم می‌کنند، اما هویت فرهنگی‌شان است که در این انتخابات اهمیت دارد... مسأله نه بر سر اضطراب و دلهره، که بر سر هویت بود».

این برداشت‌ها از انتخابات روز سه‌شنبه بر مبنای «هویت»، روایتی کذب هستند که با ابتدایی‌ترین ارزیابی و تحلیل داده‌های انتخاباتی نقش بر آب می‌شوند.

معنادارترین چیزی که در آمار انتخابات ۲۰۱۶ به چشم می‌خورد، افت شدید حمایت‌ها از هر دو کاندیدای حزب دمکرات و جمهوری خواه است. هرچند آرای شمارش نشده کالیفرنیا چه بسا قدر ناچیزی این ارقام را

تغییر دهد، اما می بینیم که آرای هیلاری کلینتون تقریباً ۱۰ میلیون کم‌تر از چیزی بود که اواما هشت سال پیش به دست آورد. ترامپ که «آرای عمومی» را باخت اما در «آرای الکترا» پیروز شد، کم‌ترین آرای هر یک از نامزدهای هر دو حزب را از سال ۲۰۰۰ به دست آورد. این ارقام حتی قابل توجه تر هستند اگر افزایش تند رأی دهندگان واجد شرایط را در نظر داشته باشیم: ۱۸ میلیون از سال ۲۰۰۸.



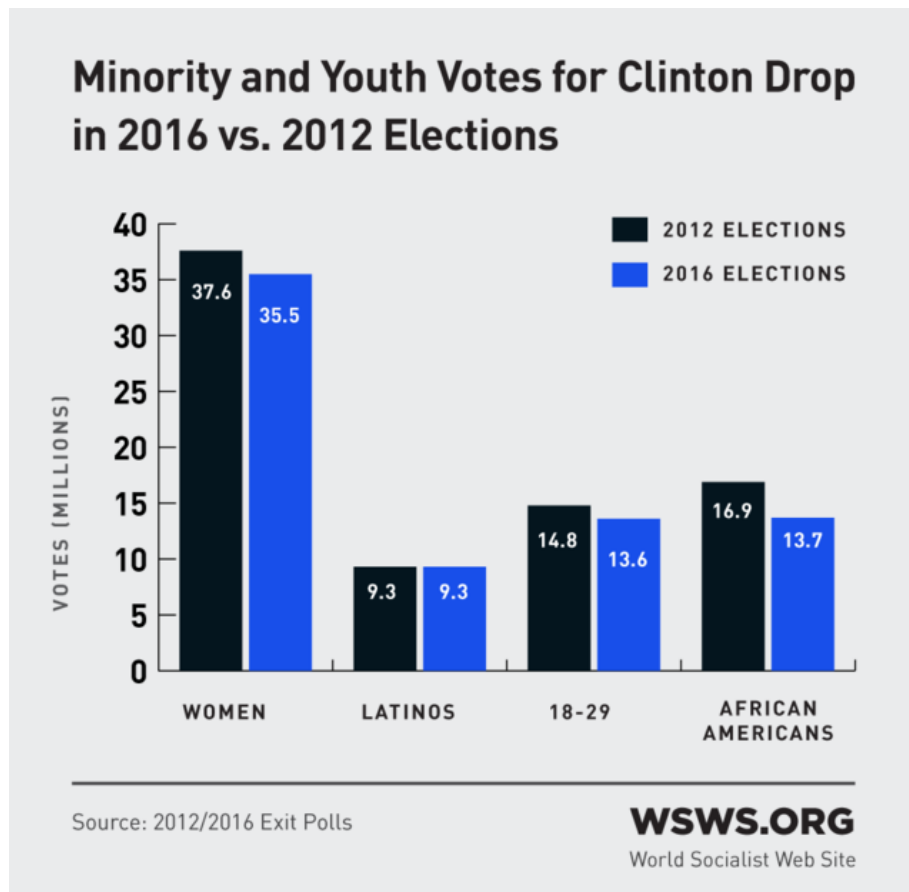
بسیار بیش از آرای هر دو نامزد، آن ۹۹ میلیون رأی دهنده واجد شرایط هستند که یا از شرکت در انتخابات ۲۰۱۶ امتناع کردند یا به یک حزب سوم رأی دادند. این شاخصی است از نارضایتی اجتماعی و نه بی‌اعتنایی. به بیان دیگر در حالی که کلینتون و ترامپ هر یک ۲۶,۶ و ۲۵,۹ درصد از آرای رأی دهندگان واجد شرایط را به دست آوردند، ۴۳,۲ درصد هیچ کدام را انتخاب نکردند.

در بین کسانی که رأی دادند، ترامپ آرای تنها بیش از ۲۷ میلیون مرد سفیدپوست را به دست آورد (تقریباً برابر با ۲۷,۲ میلیون مرد سفیدپوست که سال ۲۰۱۲ به میت رامنی جمهوری خواه رأی دادند). تا جایی که به



زنان برمی گردد، ۳۵,۵ میلیون نفر در سال ۲۰۱۶ به کلینتون رأی دادند که کاهش قابل توجهی نسبت به زنانی است که سال ۲۰۱۲ به اوباما رأی دادند (۳۷,۶ میلیون). قابل توجه است که تنها ۳۰ درصد زنان واجد شرایط امسال به کلینتون رأی می دهند، در حالی که ۴۷ درصد رأی ندادند.

آرای کلینتون در بین رأی دهندگان آمریکایی افریقایی، لاتین تبار و جوان نیز دستخوش ضربه قابل توجهی شد. سال ۲۰۱۲ اوباما رأی ۱۶,۹ میلیون آمریکایی افریقایی را به دست آورد، یعنی بیش از ۳ میلیون رأی بالاتر از آن چه کلینتون در این بخش به دست آورده است (۱۳,۷ میلیون). تنها بیش از ۹ میلیون لاتین تبار به اوباما و کلینتون رأی دادند، آن هم با وجود افزایش مشهود جمعیت رأی دهنده لاتین تبار در طول چهار سال گذشته. در گروه سنی ۱۸ تا ۲۹ ساله نیز کلینتون رأی ۱۳,۶ میلیون نفر را به دست آورد، یعنی تقریباً ۸ درصد کم تر از آرای اوباما (۱۴,۸ میلیون) در سال ۲۰۱۲، آن هم علی رغم رشد مشابه این گروه آماری.



در قیاس با سال ۲۰۱۲، امسال همه گروه های نژادی، بر حسب درصد آرای ریخته شده به صندوق، چرخشی به سوی نامزد جمهوری خواه داشته اند. با این حال رأی دهندگان سفیدپوست کم ترین چرخش را به سوی

جمهوری خواهان نشان می دهند (۱ واحد درصد)، در حالی که این رقم برای امریکایی های افریقایی ۷ واحد درصد، لاتین تبارها ۸ واحد درصد و امریکایی های آسیایی تبار ۱۱ واحد درصد است.

محرك چنین چرخش هایی که در چهارچوب گسترده تر عدم شرکت در انتخابات صورت گرفتند، اساساً موضوعات اقتصادی بوده است. ۵۲ درصد رأی دهندگان اعلام کردند که وضعیت اقتصادی مهم ترین موضوع انتخابات است، رقمی بسیار بالاتر از کسانی که اقتصاد را دومین موضوع مهم انتخابات می دانسته اند (۱۸ درصد). موضوعات نژادی و جنسیتی ثبت نشدند، در حالی که ۶۸ درصد رأی دهندگان گفتند که وضعیت مالی شان یا تفاوتی با چهار سال پیش نداشته یا بدتر شده است. ۳۹ درصد گفتند که به دنبال نامزدی هستند که «تغییر ایجاد کند» و از این تعداد ۸۳ درصد به ترامپ رأی دادند. این تقریباً معادل است با ۴۰ میلیون رأی یا دو سوم کل آرای ترامپ.

نشانه دیگری از این که ترامپ به چشم نامزد «تغییر» علیه وضع موجود نگریسته می شده، در این واقعیت نهفته است که از بین ۱۸ درصد رأی دهندگانی که از هر دو نامزد اعلام بیزارى کردند، ترامپ رأی ۴۹ درصد و کلینتون رأی ۲۹ درصد را به دست آورد. ۱۴ درصد گفتند که هیچ یک از این دو نامزد خلق و خوی مناسبی برای ریاست جمهوری ندارند، در این گروه ترامپ توانست کلینتون را با نسبت ۷۱ به ۱۷ درصد شکست دهد. قابل توجه است که ۵۷ درصد رأی دهندگان گفتند که ریاست جمهوری ترامپ برای آن ها دلهره آور یا ترسناک است، اما ترامپ همچنان ۱۴ درصد آرای این رأی دهندگان را به دست آورد. این ارقام نشان دهنده عمق نفرتی است که نسبت به دستگاه سیاسی حاکم وجود دارد.

این انتخابات شاهد چرخش وسیع در میزان حمایت دو حزب اصلی در بین فقیرترین و ثروتمندترین رأی دهندگان بود. سهم آرای جمهوری خواهان در فقیرترین بخش کارگران، یعنی خانواده هایی با درآمد کم تر از ۳۰ هزار دلار، از سال ۲۰۱۲ به میزان ۱۰ واحد درصد افزایش یافت. در ایالت های کلیدی مختلف غرب میانه، چرخش فقیرترین رأی دهندگان به سوی ترامپ به مراتب بالاتر بود: ویسکانسین (۱۷ واحد درصد افزایش)، آیووا (۲۰ واحد)، ایندیانا (۱۹ واحد)، و پنسیلوانیا (۱۸ واحد).

## Votes by Income (2012 vs. 2016)

Affluent and rich support Clinton

REPUBLICAN VOTES		DEMOCRATIC VOTES	
Under \$50K	10% ▲	Under \$50K	10% ▼
\$50K-\$100K	6% ▲	\$50K-\$100K	6% ▼
\$100K-\$200K	2% ▼	\$100K-\$200K	9% ▲
\$200K-\$500K	6% ▼	\$200K-\$500K	1% ▲
\$500K+	7% ▼	Over \$500K	11% ▲

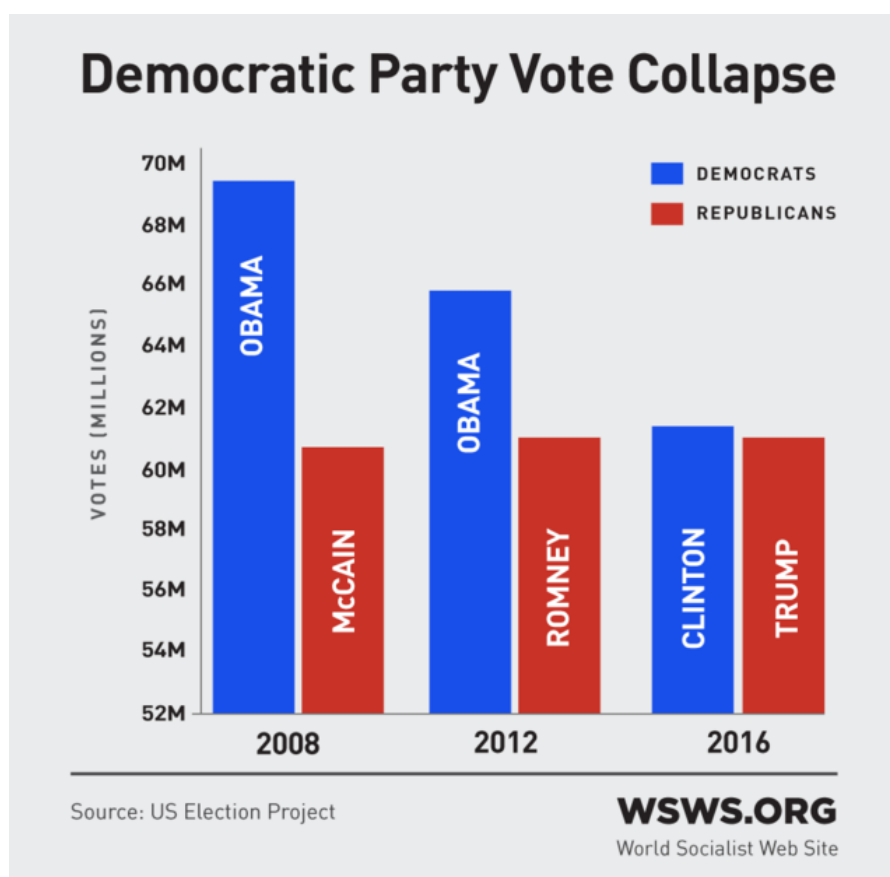
Source: 2012/2016 Exit Polls

چرخش به سوی جمهوری خواهان در بین خانواده هایی با درآمد ۳۰ الی ۵۰ هزار دلار، ۶ واحد درصد بود. خانواده هایی با درآمد بین ۵۰ تا ۱۰۰ هزار دلار، به نسبت سال ۲۰۱۲ به میزان ۲ واحد درصد از جمهوری خواهان فاصله گرفتند.

اقلشار مرفه و ثروتمند با اختلافی فاحش در قیاس با آرای خود به نامزد دمکرات در سال ۲۰۱۲، این بار به کلینتون رأی دادند. در بین خانواده هایی با درآمد بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ هزار دلار، کلینتون از چرخشی به نفع خود به میزان ۹ واحد درصد بهره مند شد. رأی دهندگانی با درآمد خانوادگی بالای ۲۵۰ هزار دلار نیز به میزان ۱۱ واحد درصد به سوی کلینتون چرخش کردند. شمار رأی دهندگان دمکرات در بین بلوک ثروتمندترین رأی دهندگان از ۲,۱۶ میلیون در سال ۲۰۱۲ به ۳,۴۶ میلیون در سال ۲۰۱۶ افزایش یافت (یعنی جهشی ۶۰ درصدی).

در نتیجه کلینتون قادر نبود با افزایش آرای خود از جانب ثروتمندان (۱,۳ میلیون)، کاهش آرای اش را در بین زنان (۲,۱ میلیون)، امریکایی های آفریقایی (۳,۲ میلیون) و جوانان (۱,۲ میلیون) که اکثراً از بین فقرا و طبقه کارگر می آمدند، جبران کند.

شکست انتخاباتی کلینتون رابطه تنگاتنگی دارد با ماهیت حزب دمکرات که ائتلافی است مابین وال استریت و دستگاه نظامی-امنیتی با بخش های ممتاز اقلیت فوقانی طبقه متوسط حول سیاست های نژادی و جنسیتی و تمایل جنسی. در طول چهار سال گذشته حزب دمکرات هرگونه تظاهر به اصلاح اجتماعی را کنار گذاشته است، فرایندی که در دوره اوباما شدت گرفت. حزب دمکرات در همکاری با حزب جمهوری خواه و اتحادیه های کارگری، مسبب و مسئول تصویب سیاست های اجتماعی است که بخش های وسیعی از طبقه کارگر را فارغ از نژاد یا جنسیت به فقر کشانده است.



بزنگاه سیاسی فعلی، بیانگر مخاطراتی واقعی برای طبقه کارگر امریکا و جهان است. حکومت ترامپ ارتجاعی ترین حکومت تاریخ امریکا خواهد بود. در عین حال، انتخاب دونالد ترامپ حاکی از دوره ای از التهابات اجتماعی انفجاری و تازه است.

۱۲ نوامبر ۲۰۱۶

## نژاد و طبقه و پیروزی انتخاباتی ترامپ

بری گری

کارگزاران حزب دمکرات و خبره های رسانه شکست بی چون و چرایی را که به ریاست جمهوری دونالد ترامپ انجامید، به عنوان تجلی نژادپرستی و تبعیض جنسیتی فراگیر در «طبقه کارگر سفیدپوست» جا می زنند.

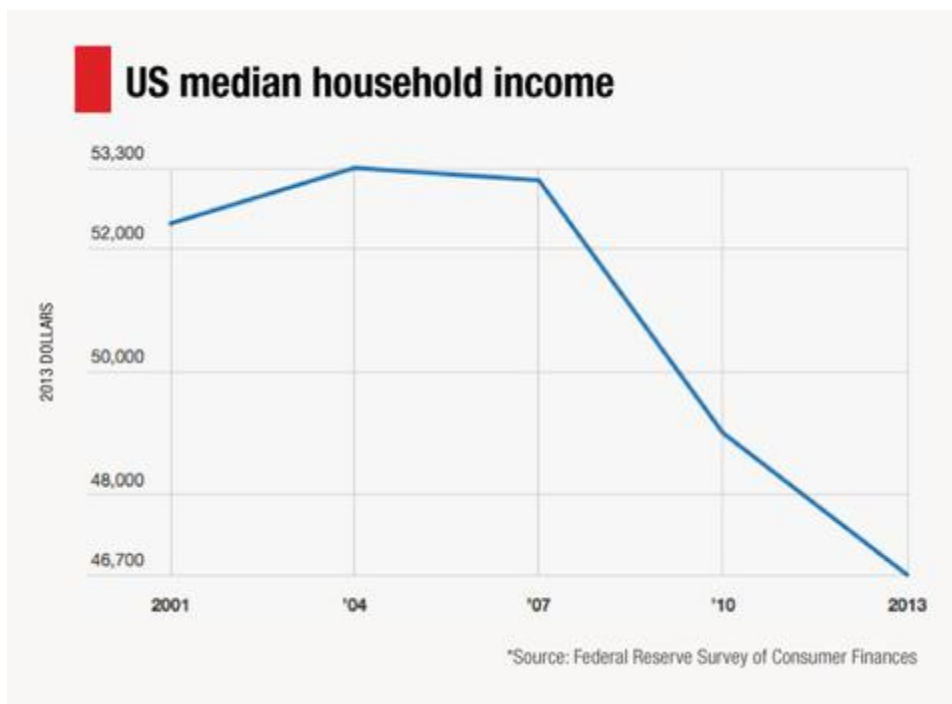
نمونه ای از این تقلاهای پسانتخاباتی برای تبدیل نژاد به موضوع مرکزی را می توان در ملاحظات «ون جونز»، مفسر «سی ان ان» و مشاور سابق اوباما یافت که به زعم او پیروزی ترامپ «پس زنی و واکنش شدید سفیدها به یک کشور در حال تغییر» و «علیه یک رئیس جمهور سیاه» بود.

«ادواردو پورتر» در نسخه چهارشنبه «نیویورک تایمز» نوشت که سقوط کلینتون و دمکرات ها «تصویری مشکل ساز از جامعه امریکایی ترسیم می کند». به گفته او جامعه امریکایی، «جامعه ای زیر سیطره خصومت نژادی است، امری که بیش از هر چیز باید مد نظر داشت...»

تفسیر انتخابات ۲۰۱۶ از پشت عینک نژاد و قدری کم تر جنسیت، در تضاد فاحش با واقعیات قرار دارد. رأی دهندگانی که کلینتون مولتی میلیونر، این تجسم وضع سیاسی موجود را شکست دادند، پیش از این دو بار با رأی خود باراک اوباما را بر کرسی کاخ سفید نشانند.

ترامپ پیروزی خود را اساساً مدیون موج بلند آرای سفیدپوستان زیردپلم، در رده سنی ۴۵ تا ۶۴ سال و به خصوص مرد است. این جمعیت آماری با اختلافی ناموزون به یک میلیارد جمهوری خواه رأی داد.

این افراد که طی سال های ۱۹۵۲ تا ۱۹۷۱ به دنیا آمده اند، در فاصله سال های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۹ به نیروی کار پیوستند. به این اعتبار می توان گفت که در سراسر حیات کاری خود با اخراج های گسترده و تنزل دستمزدها و وخامت بیش تر شرایط کار رو به رو بوده اند.



آن‌ها کارگرانی هستند که بیش از همه درگیر مبارزات تند اواخر دهه ۱۹۷۰ و دهه ۱۹۸۰ علیه کاهش دستمزد و کارشکنی‌ها علیه شکل‌گیری اتحادیه‌ها بودند. همان کارگران مبارز جوان تری که صف‌های اعتراضی را مقابل شرکت‌های هورمل، فلیس، داج، گری‌هاند، پاتکو، ای‌تی‌مسی و پیتسون و کارخانه‌های خودرو سازی و فولاد سراسر ایالت‌های صنعتی غرب میانه سازمان می‌دادند. اما در عوض مبارزات آن‌ها به طور سیستماتیک با خیانت اتحادیه‌های کارگری منزوی شد.

سه‌م کلینتون از این رأی‌دهندگان در قیاس با سه‌م اوپاما در سال ۲۰۱۲ دستخوش سقوط تندی شد. در ایالت‌های صنعتی مهمی نظیر میشیگان و ویسکانسین و پنسیلوانیا که زمانی «میدان نبرد» بودند، سه‌م کلینتون به ترتیب ۱۳، ۱۰ و ۹ واحد کاهش یافت.

این‌که دغدغه اصلی کارگران رأی‌دهنده را مسائل اقتصادی شکل می‌دادند، در این واقعیت مشهود است که با وجود گذشت هشت سال از زمان پایان رسمی «رکود بزرگ»، ۶۲ درصد رأی‌دهندگان بنا به نظرسنجی‌های مقدماتی رتبه اقتصاد را منفی ارزیابی می‌کنند.

سه چهارم رأی دهندگان سفیدپوستی با تحصیلات زیردیپلم گفتند که وضعیت اقتصادی «خوب نیست» یا «ضعیف» است و تقریباً از هر ۱۰ نفر ۸ نفر گفتند که وضعیت شخصی شان به لحاظ مالی یا فرقی با چهار سال قبل نداشته یا حتی بدتر شده.

برای این بخش فراگیر از جمعیت کارگر کشور، چهار دهه گذشته تنها فرسایش بی وقفه شاخص های زندگی را به ارمغان آورده است. بنا به داده های اداره سرشماری که «مرکز اولویت های بودجه و سیاست گذاری» تحلیل کرده است، کارگران مرد سفیدپوست با مدرک زیردیپلم شاهد سقوط بیش از ۲۰ درصدی متوسط درآمدهای خود (پس از تعدیل بر حسب تورم) در فاصله سال های ۱۹۷۵ و ۲۰۱۴ بوده اند.

### Comparison of Real Wages, 2003–2013 Manufacturing Occupations

Year	All Manufacturing	Motor Vehicle Manufacturing	Parts Manufacturing
2003	\$16.38	\$31.45	\$18.35
2004	\$16.16	\$31.09	\$18.26
2005	\$15.90	\$28.38	\$17.74
2006	\$15.76	\$28.37	\$17.43
2007	\$15.73	\$29.09	\$16.99
2008	\$15.65	\$29.37	\$16.49
2009	\$16.10	\$29.62	\$16.74
2010	\$16.10	\$27.93	\$16.69
2011	\$15.88	\$26.11	\$16.53
2012	\$15.74	\$25.21	\$16.14
2013	\$15.66	\$24.83	\$16.83
<b>% Change</b>	<b>-4.40%</b>	<b>-21.05%</b>	<b>-13.73%</b>

Source: Bureau of Labor Statistics, Occupational Employment Statistics

درآمد آن ها بین سال های ۲۰۰۷ و ۲۰۱۴، یعنی سال های زمامداری اوباما، ۱۴ درصد سقوط کرد.

اما عامل تعیین کننده انتخابات سه شنبه چه بود؟ ایالت های صنعتی بزرگی که از منظر اقتصادی با تعطیلی کارخانجات و نابودی مشاغل که دستمزد مناسبی داشتند ویران شده اند و سال ۲۰۱۲ به اوباما رأی دادند،



اکنون به صفوف جمهوری خواهان چرخش کرده اند. این اساساً رأی کارگرانی است که اکثرشان از قضا سفید هستند، آن هم در اعتراض به سیاست های ضد کارگری و حامی شرکت های بزرگ که در دوره اوباما ادامه یافته و تشدید شده اند.

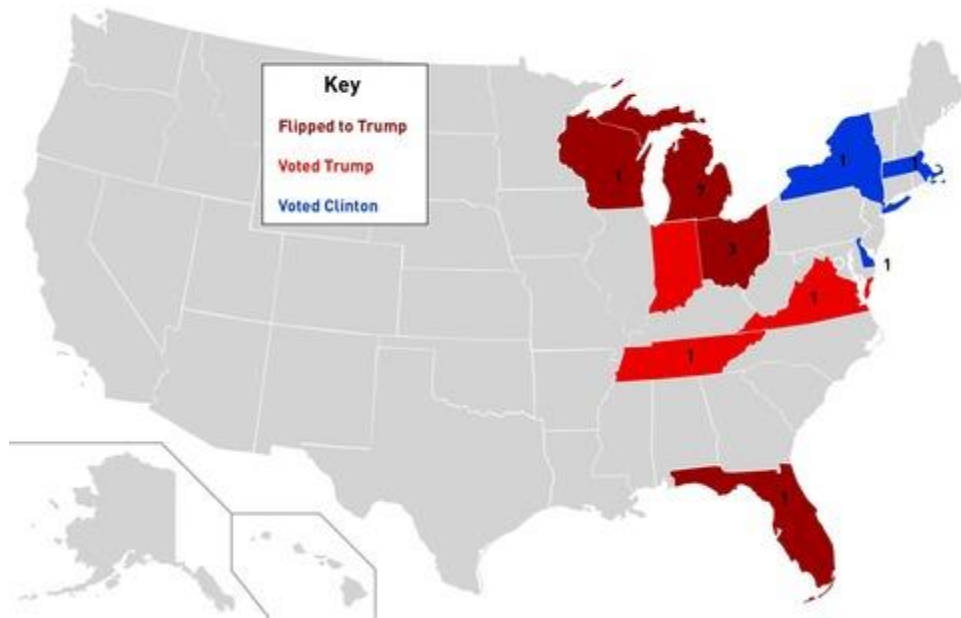
این ایالت ها عبارتند از میشیگان، پنسیلوانیا، ویسکانسین، اوهایو و آیووا. سایر ایالت های صنعتی که سابقاً سفت و سخت دمکرات بودند، در سال های اخیر جمهوری خواه شده اند، مثل ویرجینیای غربی و کنتاکی، که همین ها به پیروزی ترامپ کمک کرده اند.

بین ایالت های صنعتی که به سمت ترامپ چرخش کردند و تعطیلی کارخانه های خودروسازی در دوره طرح نجات مالی ۲۰۰۹ اوباما برای جنرال ماترز و کرایسلر، یک همبستگی به چشم می خورد. این تعدیل ساختاری، علاوه بر کاهش ۵۰ درصدی دستمزد همه استخدام های جدید، شامل تعطیلی ۱۴ کارخانه و حذف ۳۵ هزار شغل می شد. هفت تا از کارخانه های تعطیل شده در میشیگان بودند و سه کارخانه در اوهایو. ویسکانسین نیز شاهد تعطیلی کارخانه جنرال موتورز در جینسویل بود.

نمود دیگر خشم عمیقی که در رأی به ترامپ متجلی شده، تعداد ایالت هایی هستند که در مسابقه انتخابات مقدماتی به برنی ساندر رأی داده بودند، اما این بار از نامزد جمهوری خواه حمایت کردند؛ به عنوان مثال میشیگان، ویسکانسین، ویرجینیای غربی، ایندیانا و آیداهو. تسلیم بی شرمانه ساندرز در برابر کلینتون، به عنوان نتیجه اجتناب ناپذیر تبلیغاتش برای حزب دمکرات، نقش مهمی در پیروزی ترامپ ایفا کرد.

تفکیک آرا بر حسب ایالت هایی نظیر میشیگان، ویسکانسین و اوهایو نشان می دهد که شهرک ها و شهرهای صنعت کوچک تر که سال ۲۰۱۵ به اوباما رأی دادند، این بار روز سه شنبه از ترامپ حمایت کردند و به این ترتیب این ایالت ها را به سمت کمپ جمهوری خواهان لغزش دادند.

## States with auto plants closed during the 2009 GM restructuring



از سوی دیگر، سقوط تند میزان مشارکت انتخاباتی در شهرهایی با جمعیت مزدحم امریکایی-افریقای مثل دیترویت و کیولند و میلوآکی (که خود شکست کلینتون را تضمین کرد)، با تفسیرهای نژادی مغایرت دارد.

در شهرستان وین، ایالت میشیگان، که دیترویت در آن قرار دارد، میزان مشارکت انتخاباتی نسبت به سال ۲۰۰۸ به میزان ۷۸ هزار رأی کاهش داشت. در خود دیترویت، کلینتون ۴۸ هزار رأی کم‌تر از آرای اوباما در سال ۲۰۱۲ به خود اختصاص داد. در شهرستان جنسی، ایالت میشیگان، که شهر فلینت در آن قرار دارد، مشارکت رأی دهندگان تا ۲۷ هزار نفر کاهش یافت.

در شهرستان کویاهوپا، ایالت اوهایو، که شهر کیولند در آن قرار دارد، رأی کلینتون بیش از ۵۰ هزار کاهش داشت، همراه با تندترین کاهش در خود کیولند. در میلوآکی مشارکت رأی دهندگان ۵۸ هزار کاهش داشت. در فیلادلفیا کلینتون ۱۸ هزار رأی کم‌تر از اوباما به دست آورد.

نبود هرگونه شور و شوق برای کلینتون تنها به نژاد محدود نبود. بلکه اساساً یک پاسخ طبقاتی به بانندی از وال استریت با کارنامه ای سرشار از میلیتاریسم و فساد بود. کلینتون در سطح ملی ۶ میلیون رأی کم‌تر از آرای اوباما در سال ۲۰۱۲ به دست آورد. کل رأی اوباما در سال ۲۰۱۲ کم‌تر از آرای او در سال ۲۰۰۸ بود، اگرچه

او مخالف میت رامنی، از مدیران ارشد و سرمایه گذاران خصوصی و تجسم تام و تمام سفته بازان وال استریت بود که چهار سال پیش از این اقتصاد را به سقوط کشاندند.

تردید زیادی نیست که با کالبدشکافی های بعدی انتخابات ۲۰۱۶ مشخص خواهد شد که مهم تر از تأثیر مداخله اف بی آی در مناقشه ایمیل های کلینتون بر نتایج انتخابات، عامل دیگری وجود داشت و آن این که درست دو هفته قبل از روز انتخابات، اعلام شد که حق بیمه پرداختی در طرح اوباما کر به طور متوسط ۲۵ درصد در سال ۲۰۱۷ افزایش خواهد یافت. این بار اقتصادی جدید و خردکننده بر درآمد خانواده های کارگری، مؤید این واقعیت بود که نسخه شفابخش اوباما برای اوضاع داخلی، چیزی نیست جز تضمین سودهای بادآورده برای شرکت های بیمه و ابرشرکت ها به بهای افزایش همه جانبه هزینه ها از جیب کارگران.

تمام ایالت های صنعتی غرب میانه که از دمکرات ها به سمت جمهوری خواهان چرخش کردند، هدف طرح افزایش دو رقمی حق بیمه قرار گرفتند؛ از جمله افزایش بی رحمانه ۳۲٫۵ درصدی در پنسیلوانیا.

این حقایق کاملاً روشن می کند که مسائل اقتصادی و طبقاتی - و نه نژاد و جنسیت - هستند که در پشت شکست کلینتون و دمکرات ها قرار دارند.

پیروزی ترامپ یک سقوط مفتضحانه تاریخی نه فقط برای حزب دمکرات، که همین طور بروکراسی اتحادیه های کارگری است. ایالت های صنعتی که برای پیروزی قطعی جمهوری خواهان حیاتی بودند، همان ایالت هایی هستند که با خیانت های اتحادیه های «کارگران متحد خودروسازی»، «فلزکاران متحد» و «کارگران متحد معدنچی» و «فدراسیون کارگران امریکا - کنگره سازمان های صنعتی» (AFL-CIO) نابود شده اند. چندین دهه ائتلاف این اتحادیه ها با حزب دمکرات و سرکوبی مبارزه طبقاتی، مراکز و قطب های سابق خودروسازی و فولاد و معدن را به ویرانه های اقتصادی مبدل کرد.

زمانی که جورج والس، عوام فریب نژادپرست و شبه پوپولیست، سال ۱۹۷۲ در انتخابات مقدماتی دمکرات ها در میشیگان پیروز شد، توضیح دادیم که این تحول خطرناک پیامد ائتلاف سیاسی ورشکسته اتحادیه «کارگران متحد خودروسازی» با حزب دمکرات است. نقش این اتحادیه در حفظ چنبره این حزب سرمایه کلان بر طبقه کارگر، زمینه ساز آن شد که کارگران در مواجهه با حملات به مشاغل و استانداردهای زندگی خود حول ناسیونالیسم اقتصادی پشت سر ارتجاعی ترین نمایندگان طبقه حاکم صف بکشند.

تقریباً ۴۵ سال بعد، در شرایط یک بحران به مراتب بدخیم تر سرمایه داری امریکا و جهان و تشدید به مراتب بیش تر حملات به طبقه کارگر، این خطر تجلی نحس خود را در قدرت گیری یک حکومت راست افراطی می یابد.

طبقه کارگر تنها نیروی اجتماعی است که می تواند تحركات هر دو حزب دمکرات و جمهوری خواه را به سوی جنگ و دیکتاتوری شکست دهد. مسأله حیاتی در این میان، طرد تمامی اشکال سیاست های نژادی و هویتی است. وظیفه ما ایجاد وحدت طبقه کارگر امریکا و جهان در مبارزه علیه سرمایه داری است.

۱۰ نوامبر ۲۰۱۶

## انتخابات ۸ نوامبر امریکا: نمایش ابتذال در عصر گنبدی سرمایه داری

آرام نوبخت و امیدعلی زاده

انتخابات ریاست جمهوری امریکا فردا سه شنبه ۸ نوامبر (۱۸ آبان ماه) برگزار می شود. این که هیلاری کلینتون (به عنوان یک جنایتکار جنگی باسابقه و تاخرخره فرورفته در رسوایی هایی که پای «اف بی آی» را به انتخابات کشیده) در کنار دلکی تاپیش از این کم تر شناخته شده به نام ترامپ، همه گزینه های موجود بورژوازی برای گذاشتن روی میز هستند، پیش از هر چیز بحران درونی خود طبقه حاکم را نشان می دهد. شرایط برگزاری انتخابات پیش رو و پیامدهای آن، مسأله ای که برای طبقه کارگر نه فقط امریکا، که کل جهان اهمیت پیدا می کند.

### ریزش توهمات نسبت به دستگاه دو حزبی حاکم

نظرسنجی اخیر «نیویورک تایمز» و «سی بی اس» درباره انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۶، بیان آماری نفرت و بیزاری مردم از دو حزب اصلی سرمایه داری امریکا و به این اعتبار ورشکستگی «دمکراسی امریکایی» و اختلال و معلولیت عمیقی است که کل پیکره نظام سیاسی این کشور را فلج ساخته؛ نظامی که در آن دو حزب جمهوری خواه و دمکرات، چیزی بیش از ابزار اعمال انحصار سیاسی ابرشرکت ها و بانک ها نیستند.

در حالی که تنها ۱۳ درصد از شرکت کنندگان در این نظرسنجی کمپین انتخابات ۲۰۱۶ را «هیجان انگیز» می دانند، ۸۲ درصد آن را «نفرت انگیز» قلمداد می کنند. نیویورک تایمز می نویسد «از هر ده رأی دهنده، بیش از هشت تن بر این نظر هستند که کمپین انتخابات ریاست جمهوری آن ها را منزجر کرده و نه هیجان زده. چنین فضای مسموم رو به رشدی این خطر را دارد که پیروز نهایی، خواه خانم کلینتون از حزب دمکرات باشد و خواه نامزد جمهوری خواه دونالد ترامپ، در پیش چشم اکثر رأی دهندگان افرادی دغلكار و نامطلوب دیده شوند».

پر بیراه نیست اگر بگوییم هر دو کمپین دمکرات ها و جمهوری خواهان در حکم توهین به شعور مردم امریکا است. ترامپ به خشم و نفرت خام در جامعه متوسل می شود و کلینتون را جنایتکاری می داند که باید به زندان بیفتند. در عوض دمکرات ها او را متجاوز جنسی و آلت دست مسکو و شخص پوتین خطاب می کنند. تمام

این درگیری های لفظی را باید ترفندی دانست برای طفره رفتن از هرگونه بحث جدی درباره بحران اجتماعی حاد جامعه. اتفاقی نیست که در این میان حتی کلامی درباره برنامه کاندیداها برای استانداردهای زندگی و وضعیت اجتماعی طبقه کارگر و اکثریت مردم امریکا گفته نمی شود.

شاید ذکر همین چند نمونه برای توصیف این بحران حاد کفایت کند که مرگ کودکان ۱۰ تا ۱۴ ساله به خاطر خودکشی، از مرگ و میر آن ها در اثر سوانح رانندگی پیشی گرفته است و یا امید به زندگی در «مک داول» (ایالت ویرجینیای غربی) که زمانی قلب معدن زغال سنگ امریکا بود، تا سر حد آتیوپی سقوط کرده است. سال ۲۰۰۸ ساکنین این شهرستان که تقریباً همگی سفیدپوست هستند به باراک اوباما رأی داد. امسال اما ترامپ ۹۱،۵ درصد آرای این شهرستان را جارو کرد و به جیب ریخت. رأیی که باید نشانه خشم و استیصال دانست.

کلینتون، نماینده ائتلافی از وال استریت و دستگاه نظامی - امنیتی و اقشار بالایی و مرفه طبقه متوسط است؛ و کل برنامه او - اگر قرار بود با همان «صداقتی» که به ترامپ نسبت داده می شود به زبان بیاورد - در این خلاصه می شود که بحران اجتماعی درونی را به شکل تشدید خشونت نظامی امریکا در خاورمیانه و البته جنگ نیابتی با روسیه و چین به بیرون هدایت کند. در عوض ترامپ که قطعاً بخش هایی از سرمایه داران را پشت خود دارد، صرفاً نماینده واپس مانده ترین بخش های جامعه به لحاظ آگاهی سیاسی و طبقاتی نیست، بلکه با نقد به میراث مفتضحانه هشت ساله اوباما که کلینتون از آن به عنوان «دستاورد» دم می زند و اشاره به وضعیت رقت بار جامعه امریکا، به شکل وارونه ای توانسته حمایت بخش هایی از خرده بورژوازی بحران زاده و حتی کارگران را به دست آورد تا بدین ترتیب تنش های اجتماعی را در مجاری ناسیونالیسم افراطی جهت دهد. از همین رو است که ترامپ تا حد ممکن به نیروهای فاشیست و نژادپرست متوسل شده است و روزنامه رسمی «کو کلاس کلان» هم به صفوف حامیان پیوسته. شعار انگیزشی اما خالی از محتوای «Make America Great Again»، کمی بیش از صرفاً ترجمه انگلیسی شعار «Deutschland Über Alles» هیتلر است.

پژوهش مفصل و جامع مؤسسه نظرسنجی گالوپ نشان می دهد که محرک اصلی حمایت از ترامپ، تنزل موقعیت اقتصادی است و رأی دهندگان او به طرز بی تناسبی آن دسته از کارگران و بخش هایی از طبقه متوسط هستند که از زمان بحران مالی ۲۰۰۸ به این سو از منظر اقتصادی در یک کلام خانه خراب شده اند.

این که ماه مه امسال ترامپ توانست در نخستین کمپین انتخاباتی خود در ایالت ویرجینیای غربی حمایت کارگران معدن را به دست آورد، نه اتفاقی نبود و نه مسأله ای است که می توان به راحتی از کنارش گذاشت. اگر کلیتون هم‌چنان «سیاست های هویتی» (نژاد، رنگ پوست، جنسیت و گرایش جنسی در تقابل با مفهوم «طبقه اجتماعی») را برجسته کرد، ترامپ میلیاردر و مرتجع درست روی سرخوردگی و استیصال کارگرانی دست گذاشت که با بحران اقتصادی تباه شده بودند. ویرجینیای غربی دومین ایالت فقیر امریکا است، جایی که ۱۱ هزار معدنچی از سال ۲۰۱۳ بیکار شده اند و تنها در سال گذشته اش اشتغال در بخش معدنکاری و درخت بری و الوار سازی ۲۰ درصد سقوط کرده بود. و همه این ها کافی بود تا عوام فریبی مانند ترامپ بتواند با تاختن به مکزیک و چین و ژاپن بابت «گرفتن شغل های ما» و وعده «بازگشایی معادن و برگرداندن کارگران به سر» برای خود حمایت جلب کند. و البته برای این که تصویر کامل تری از وضعیت امروز کارگران معدنچی ویرجینیای غربی و دلایل آن داشته باشیم، باید به یاد بیاوریم که ویرجینیای غربی تاریخی بلند از مبارزه طبقاتی دارد که به اواخر قرن ۱۹ برمی گردد و از سال های پس از جنگ جهانی دوم تا دهه ۱۹۷۰، معدنچیان آگاه ترین و رزمنده ترین بخش طبقه کارگر امریکا به شمار می رفتند. اما پاشنه آشیل جنبش معدنچیان و طبقه کارگر امریکا در کلیت خود، سرسپردگی آن به واسطه «اتحادیه کارگران متحد معدنچی» (UMW) به حزب دمکرات و نظام سرمایه داری بود. و این همان عامل کلیدی است که جنبشی چنین گسترده را چنان با خاک یکسان کرد که امروز معدنچیان باید به لفاظی های یک میلیاردر عیاش و فاشیست دل خوش کنند.

تروتسکی زمانی نوشته بود که سلطه ارتجاع «نشان از آن دارد که تضادهای اجتماعی به شکل مکانیکی فرونشانده می شوند» (روشنفکران رادیکال سابق و ارتجاع جهانی، ۱۹۳۹). اتحادیه های کارگری وابسته به AFL-CIO یکی از همین بازوهای مکانیکی هستند از اواخر دهه ۱۹۷۰ و به خصوص پس از درهم شکستن اعتصاب کارکنان کنترل ترافیک هوایی PATCO در سال ۱۹۸۱، این اتحادیه ها به طور سیستماتیک مشغول تضعیف و شکستن اعتصاب ها، همکاری با کارفرمایان در مسأله کاهش دستمزد و تعطیلی کارخانه ها و انقیاد سیاسی طبقه کارگر به سیاست های هر دم راست تر دو حزب سرمایه داری اصلی بوده اند.

**رشد رادیکالیزاسیون جامعه و نقش بازدارنده فرمیسم چپ**

اگر نظرسنجی تایمز و سی بی سی رشد شکاف و فاصله میان مردم امریکا و نظام دوحزبی تحت سیطره ابرشرکت ها را از یک دیگر منعکس می کند، تحولات اخیری هم در بطن جامعه به چشم می خورند که رشد رادیکالیزاسیون طبقه کارگر و یک چرخش عمومی به چپ را نشان می دهند.

رادیکالیزه شدن سیاسی طبقه کارگر و جوانان، خود را آشکارا در حمایت گسترده از «برنی ساندرز»، سناتور «سوسیالیست» خودخوانده نشان داد. سیزده میلیون نفر که اکثراً از اقشار جوان بودند، در انتخابات مقدماتی به کاندیدایی رأی دادند که خود را «سوسیالیست مستقل» و مخالف «طبقه میلیاردرها» و «وال استریت» جا می زد. این تحول سیاسی بی سابقه در کشوری که با بگیروبندها و تسویه حساب های دوره «مک کارتیس» و تهیه فهرست سیاه از دست اندرکاران متمایل به چپ هالیوود در دهه ۱۹۵۰ و غیره عملاً اشاره به نام سوسیالیسم را هم از گفتمان سیاسی امریکا حذف کرده بود، خود ساندرز و حزب دمکرات را هم بهت زده و دستپاچه کرد. اما همان طور که از ابتدا گفتیم، نقش رفرمیست های چپ نظیر ساندرز در واقع تخلیه پتانسیل اعتراضی و سپردن آن به احزاب بورژوایی رو به مرگ مانند حزب دمکرات است و این جزئی از یک پدیده بین المللی است که پیش از در تجربه فاجعه بار «سیریزا» در یونان مشاهده کردیم. این موضوعی بود که دقیقاً با پایان پر سوز و گداز «انقلاب سیاسی» ساندرز رخ داد. یعنی زمانی که او در «کنوانسیون ملی دمکرات ها» با خفت پیش پای کلینتون افتاد و از او حمایت کرد و حتی پایه های حامی اش در آن جا او را هو کردند. همین نشان داد که ادعای مخالف او با سلطه ابرشرکت ها بر نظام سیاسی، یک شیادی بود. ساندرز با تأیید هیلاری کلینتون و خرید رأی برای او، نقش سرتاسر ارتجاعی خود را به عنوان ابزار نخبگان حاکم برای هدایت اعتراضات اجتماعی به بن بست حزب دمکراتیک افشا کرد. این که اکنون ترامپ راه را باز می بیند تا از فلاکت اجتماعی اقشار تباه شده بهره برداری کند، مدیون نقش خائنه ای است که ساندرز ایفا کرد. اکنون ساندرز می تواند با آرامش خاطر در ویلایی به ارزش بیش از نیم میلیون دلار که بابت تعطیلات برای خانواده اش خرید، لم بدهد.

### **شدت گیری مبارزه طبقاتی در آستانه انتخابات**

شمار بالا و قابل توجه اعتصابات کارگری در بین طیف گسترده ای از کارگران بخش های مختلف امریکا، علائم شدت گیری مبارزه طبقاتی در آستانه انتخابات است. ترک اعتراضی محل کار از سوی نزدیک به ۵ هزار کارگر حمل و نقل فیلادفیا، بزرگ ترین اقدامی بود که صورت گرفت. اعتصابی که در پنجمین روز خود توانست



ششمین سیستم بزرگ مل و نقل عمومی را تعطیل کند و عملاً شهری با ۱,۵ میلیون جمعیت را به حالت تعلیق درآورد.

به همین ترتیب می توان به پنجمین هفته مبارزه موسیقی دانان ارکستر سمفونی پیستبورگ در اعتراض به کاهش دستمزد و حقوق مستمری؛ اعتصاب ۷۰۰ کارگر شیمی در نیویورک و اوهایو علیه کاهش مزایای بازنشستگی و درمانی؛ اعتراض ۳۰۰ صداگذار بازی های ویدیویی در لس آنجلس با خواست بهبود شرایط کاری و حقوق؛ بلاتکلیفی و اعتراض ۴۰۰ کارگر ایالت ایندیانا و نیویورک در هفتمین ماه تعطیلی شرکت هواپیمایی «هانی ول» از سوی کارفرما پس از رد مطالبات کارگران بابت دریافت امتیازات درمانی اشاره کرد. افزایش مبارزه طبقه آمریکا همزمان است با رشد مبارزه طبقاتی بین المللی، از جمله اعتصاب ماه گذشته ده ها هزار کارگر خودسازی، کارگران راه آهن و بیمارستان در کره جنوبی و اعتصاب ماه سپتامبر ۱۸۰ میلیون کارگر هندی و بالاترین شمار اعتصابات تاکنون ثبت شده چین.

سرکوبی مبارزه طبقاتی به دست اتحادیه های آمریکا تا جایی که دوره ریاست جمهوری اوباما اعتصابات را به پایین تر سطح به ثبت رسیده از زمان جنگ جهانی دوم رساندند، دست ابر شرکت ها را باز گذاشته است تا به دنبال بحران مالی ۲۰۰۸ به تعدیل ساختاری گسترده عملیات خود و کاستن از هزینه های نیروی کار پردازند. به گزارش «مؤسسه سیاست گذاری اقتصادی» در فاصله سال های ۲۰۰۲ و ۲۰۱۵ عواید سالیانه ۹۰ درصد پایین آمریکا تنها ۴,۵ درصد افزایش یافت، در حالی که عواید ۱ درصد بالایی ۲۲,۷ درصد رشد کرد. در دوره اوباما بیش از ۹۰ درصد درآمدها از زمان آغاز به اصطلاح «بهبود» اقتصادی، به ثروتمندترین ۱ درصد اختصاص یافته است.

رادیکالیزاسون سیاسی که مقدماً نمود خود را در حمایت گسترده از ساندرز یافت، از میان نرفته است؛ بلکه باید مطمئن بود از فردای انتخابات و روی کار آمدن حکومت جدید، با تشدید خشونت نظامی آمریکا در خارج و حملات به طبقه کارگر در داخل شدت خواهد شد.

**بن بست دمکراسی بورژوازی**

واقعیت «دمکراسی امریکایی» را شاید بتوان در این دید که سه هفته پیش از انتخابات ۸ نوامبر، ارتش امریکا عملیات نظامی گسترده و سنگینی را در خاورمیانه آغاز کرد، اما هیچ کاندیدایی حتی به خود زحمت نداد توضیحی رو به عموم بدهد. بحران دمکراسی، محصول گنبدگی و انحطاط سرمایه داری امریکا است.

از منظر تاریخی باید به یاد آورد که تا اواسط قرن بیستم حق رأی برای بخش های وسیعی از جمعیت ممنوع بود. زنان تنها در سال ۱۹۲۰ از حق رأی برخوردار شدند. ممانعت سیستماتیک از حق رأی امریکایی های افریقایی در «جنوب» به شکل های مختلف (از اعمال «مالیات بر رأی» به عنوان شرط لازم ثبت نام برای رأی دادن در شماری از ایالات ها گرفته تا قوانین تبعیض نژادی جیم کرو و غیره) تنها در اواسط دهه ۱۹۶۰ و به عنوان پیامد جانبی مبارزات اجتماعی پرتب و تاب آن دوره به پایان است. تنها سال ۱۹۷۱ بود که سن واجدین شرایط رأی دادن از ۲۱ به ۱۸ سال کاهش یافت.

طی چهار دهه گذشته به موازات رشد سرسام آور نابرابری اجتماعی اشکال دمکراتیک حاکمیت زیر ضرب حملات سیستماتیک رفته است. نقطه عطف این فرایند کارزار استیضاح بیل کلینتون به دلیل رسوایی جنسی در سال ۱۹۹۸ و ۱۹۹۹ بود که با سرقت انتخابات در سال ۲۰۰۰ دنبال شد. تقلب انتخاباتی سال ۲۰۰۰ به نفع جورج دابلیو بوش نه در پشت درهای بسته که با مداخله دیوان عالی کشور صورت گرفت که با منتفی دانستن بازشماری آرای فلوریدا بوش را در مقال الگور پیروز میدان کرد. پیروزی دوباره بوش در انتخابات سال ۲۰۰۴ هم بر مبنای آرای مناقشه انگیز اوهایو بود.

در یک دهه و نیم گذشته طبقه حاکم امریکا بارها نشان داده که تا چه حد «دمکراسی» برایش امری حقیر و پیش پا افتاده است. حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ سرآغاز حملاتی سازمان یافته به حقوق دمکراتیک با توجیه «جنگ علیه تروریسم» بود که در دوره بوش آغاز شد و در دوره اوباما ادامه یافت: تصویب «Patriot Act» (مخفف لایحه «اتحاد و تقویت امریکا با تأمین ابزارهای مناسب لازم برای ممانعت و جلوگیری از تروریسم» در سال ۲۰۰۱؛ تجسس و شنود بدون مجوز شهروندان؛ بازداشت نامعین بدون محاکمه؛ شکجه و «توقیف اضطراری»؛ ترور با هواپیماهای بدون سرنشین حتی علیه شهروندان امریکا؛ ایجاد «وزارت امنیت داخلی» و ستاد «فرماندهی شمالی». به این فهرست بلند بالا باید نیروی نظامی پلیس را هم افزود که سالانه جان بیش از یک هزار امریکایی را می گیرد.

تا جایی که به فرایند «انتخابات» مربوط می شود، دیوان عالی با احکام صادره خود «لایحه حق رأی» (Voting Rights Act) را تحلیل برده و قوانینی را تصویب کرده است که به موجب آن انواع محدودیت ها از جمله نیاز به تصاویر هویت رأی دهنده در ایالت ها اعمال می شوند و در واقع هدف آن ها سلب حق رأی از فقرا و سالمندان و اقلیت ها است. نزدیک به ۶ میلیون شهروند (۱ تن از هر ۴۰ فرد واجد شرایط رأی) به دلیل ارتکاب جنایت در گذشته از رأی دادن محروم هستند. بنا به تصمیم *Citizens United* در سال ۲۰۱۰، محدودیت سرمایه داران بزرگ برای تأمین مالی کاندیدها و کمیته های عمل سیاسی آن ها ملغا شد. تخمین زده می شود که بیش از ۷ میلیارد دلار صرف انتخابات ۲۰۱۶ شده است (یعنی دو برابر سال ۲۰۱۲).

همه کاری صورت می گیرد تا نام کاندیدهای مستقل و سوم در برگه های تعرفه انتخاباتی ظاهر نشود، مثلاً این که کاندیدا می بایست ده ها یا حتی صدها هزار امضا جمع آوری کنند.

«دمکراسی امریکایی» یک پوسته پوک و توخالی است. الیگارشسی مالی و نیروهای نظامی هستند که عملاً حرف آخر را می زنند. تجربه حکمت اباما که با شعار «امید» و «تغییر» روی کار آمد، به میلیون ها نفر نشان داد که رأی شان عملاً هیچ تأثیری روی سیاست های طبقه حاکم ندارد.

### دورنمای طبقه حاکم امریکا پس از انتخابات

فارغ از این که چه کسی پیروز انتخابات فردا باشد، یک چیز روشن است و آن این که حکومت جدید با چند مسأله دست به گریبان خواهد بود:

تعمیق بحران جهانی سرمایه داری: طبق گزارشی که صندوق بین المللی پول پیش از نشست سالیانه خود در واشنگتن منتشر کرد، بدهی اسمی بخش غیرمالی اقتصاد جهانی از سال ۲۰۰۰ دو برابر شده است و سال گذشته به رقم حیرت آور ۱۵۲ تریلیون دلار رسید؛ یعنی بیش از ۲۲۵ درصد تولید ناخالص داخلی جهانی. این حساب مالی عظیم و غیرقابل تحمل همراه با تضعیف ساختارهای بانکی و تشدید تنش های تجاری میان قدرت های برتر، باعث فروپاشی بازار از نوع آن چه سال ۲۰۰۸ رخ داد می شود، منتها در مقیاسی به مراتب وسیع تر که به احتمال هرچه بیشتر به یک رکود جهانی عمیق تر می انجامد.

تحرکات جنگی امریکا نسبت به روسیه و چین: حکومت اوپاما به کارزار ضدّ روسی شدت بخشیده است. جان کری، وزیر امور خارجه، بمباران غیرنظامیان سوریه را به دست روسیه مصداق جنایت جنگی دانست، در حالی که از سوی دیگر یکی از گزارش های رسمی حکومت امریکا روسیه را متهم به هک کردن سیستم های رأی گیری ایالتی و کامپیوترهای «کمیته ملی دمکرات ها» کرد. در عین حال پنتاگون مشغول افزایش فشار نظامی بر چین بر سر ادعاهای ارضی او نسبت به جزایر «دریای جنوب چین» است. رئیس جمهور بعدی امریکا به محض آن که روی کار بیاید در لبه پرتگاه این تنش های نظامی میان قدرت های هسته ای خواهد بود.

گسترش مبارزه طبقاتی در امریکا: در همان حال کلیتون خود را ادامه دهنده «دستورد»های حکومت اوپاما می داند، ترامپ به وضعیت اقتصادی ملالت انگیز اقشار و لایه های وسیع طبقه کارگر اشاره می کند. اما مخرج مشترک هر دوی آن ها تقابل با هرگونه جنبش از پایین است. «نظم و قانون» ترامپ، با مشت آهنین علیه مبارزات طبقه کارگر به اجرا در خواهد آمد و سیاست های کلیتون از طریق اتحادیه ها کارگری زرد و البته پلیس شهری.

همین فرایندها که می توان به طور خلاصه فروپاشی سرمایه داری جهانی و سقوط تعادل اجتماعی در اکثر کشورهای اصلی سرمایه داری نامید، علت پشت بیانیه ها و تحلیل های هشدارآمیز و بیش از پیش عصبی سرمقاله نویس های لیبرالی است که به ترامپ می تازند. زمین زیر پای آن ها به لرزه درآمده، منتها نه به خاطر شخصیت ترامپ. ترامپ صرفاً علامت مهلک یک فروپاشی تمام عیار و محصول یک نظام سیاسی و اجتماعی بیمار است. ترس واقعی آن ها از انفجار جنبشی از پایین علیه هر دو حزب و نظام سرمایه داری مورد دفاع آن هاست.

## باز هم خلا رهبری انقلابی

در بحبوحه انتخاباتی که زیر سایه اعتراضات اجتماعی فرو رفته، باز هم «گزینه» انتخاب بین کلیتون و ترامپ در مقابل مردم امریکا قرار داده شد. اما رشد جو ضدّ سرمایه داری در امریکا و جهان، با مانورهای فرصت طلبانه ساندرز و فرمیست های چپ متوقف نخواهد شد. داده هایی که فوریه گذشته از سوی «اداره آمار کار» منتشر شد، نقطه عطف مبارزه طبقاتی امریکا را به طور کمی نمایش می دادند. این داده ها نشان دهنده افزایش ۴۰۰ درصدی تعداد روزهای ازدست رفته در اختلافات و مشاجرات کارگری مهم سال ۲۰۱۵ نسبت به سال

گذشته هستند. بخش اعظم این افزایش، به دلیل اعتصاب چهار ماهه ۵ هزار کارگر نفت در سرتاسر امریکا در آن سال بود.

همان طور که در مطلب «کنفوانسیون ملی دمکرات ها و سرخوردگی چپ رفرمیست» نوشتیم:

همه این مبارزات، چه اعتصابات باشند و چه اعتراضات اجتماعی، یک رشته موضوعات مرتبط با انقلاب و مسأله تسخیر قدرت را طرح می کنند و اصولاً بحثی که نخواهد وارد این رشته مسائل شود هر چیزی است غیر از دخالتگری مارکسیستی.

از زمان بحران مالی ۲۰۰۸، حیات سیاسی جامعه امریکا دستخوش تغییرات بسیاری شده است که اعتراضات موسوم به «جنبش اشغال وال استریت» نقطه عطف آن بود. این بار نیز بستر مناسبی فراهم شد تا گرایش چپ رفرمیست و همیشه گریزان از طرح موضوعات کلیدی انقلابی، مجدداً الگوی دیگری را به جای حزب پیشتاز انقلابی و تعیین تکلیف نهایی با دولت سرمایه داری قرار دهد. در این تلاش، «۹۹ درصد» به جای مقوله «طبقه کارگر» قرار گرفت و «حزب ۹۹ درصدی» به جای «حزب پیشتاز طبقه کارگر». حتی مفهوم «انقلاب سیاسی» تا به حدی مخدوش و بی مایه شد که با کسی مثل برنی ساندرز هم ظرفیت تحقق داشته باشد. گرایش رفرمیستی مطلقاً علاقه ای ندارد توضیح بدهد که چرا این الگوهای بدیع به نتیجه مطلوب نمی رسند (نه فقط از این توضیح سر باز می زند، بلکه در عوض با سماجت آن را بارها و بارها تکرار می کند که نمونه اخیرش الگوسازی از «جنبش شب زنده داری» فرانسه بود). بروز اعتراضات موسوم به ۹۹ درصدی ها فرایندی بود که قطعاً باعث رادیکالیزاسیون جامعه و افزایش سطح آگاهی سیاسی طبقاتی و به چالش کشیده شدن دستگاه و رسانه های جریان اصلی شد و به همین دلیل بدون تردید موضوع دخالتگری یک گرایش مارکسیستی انقلابی بود. اما مسأله محوری در این اعتراضات، دخالتگری برای ارتقای یک جنبش ضد سرمایه داری به یک جنبش سوسیالیستی آگاهانه است، در حالی که گرایش رفرمیستی برعکس دنباله روی از یک اعتراض خودانگیخته و تبدیل آن را به یک الگوی تغییر در دستور کار قرار می دهد. حتی یک جریان رادیکال هم، چنان چه از پیش تشکیلات اخص خود را شکل نداده باشد، به جای تأثیرگذاری در چنین اعتراضاتی خود به سادگی در آن حل می شود. گسترش کارزار «سوسیالیست» خودخوانده ای نظیر برنی ساندرز و تقابل اخیر هواداران سابقش در بین جوانان و کارگران به دلیل حمایت از کلینتون، دست کم نشان دهنده چرخش به چپ

در جامعه‌ای است که از زمان «مک کارتیسم» به این سو، سوسیالیست‌ها در همه عرصه‌هایش زیر ضرب حکومت بوده اند.

اگر نطفه‌های یک حزب انقلابی بسته شده بود، بخش اعظم مباحثی که مطرح شده و بالتبع فراتر از سطح آگاهی موجود جامعه بود، امروز با سطح آگاهی طبقاتی عمومی جامعه انطباق می یافت. به همین ترتیب اگر یک گرایش انقلابی ضمن دخالتگری در فضای انتخاباتی و به خصوص در میان هواداران ساندرز به جای تقویت توهمات از پیش نسبت به خیانت اجتناب ناپذیر ساندرز هشدار داده بود، اکنون به دنبال تجربه اخیر رأی دهندگان می توانست در موقعیت رهبری اعتراضات قرار بگیرد.

انحطاط اقتصادی امپریالیسم امریکا از جنگ جهانی دوم به این سو، مواجهه با وخیم‌ترین بحران اقتصادی در قیاس با رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰، نزاع ژئوپلیتیک با دو قدرت سرمایه داری تازه نفس روسیه و چین، دستگاه سیاسی دو حزبی امریکا را وادار خواهد کرد تا بیش تر به سوی گزینه ناسیونالیسم اقتصادی، سیاست‌های حمایت گرایی و میلیتاریسم چرخش کند. وقوع حملات تروریستی اخیر (از جمله کشتار کلوب همجنسگرایان در اورلاندو) نیز این بهانه را به دولت می دهد تا با افزایش تجسس شهروندان، تجهیز پلیس و غیره، با اسم رمز «مبارزه علیه تروریسم» حمله به حقوق دمکراتیک را در داخل شدت ببخشد.

در امریکا نیز درست مانند دیگر نقاط جهان، ما با ترکیب بحران سرمایه داری و بحران رهبری انقلابی رو به رو هستیم. پدیده ساندرز نیز جزئی از یک پدیده بین المللی است که با ظهور سیریزا در یونان، پودموس در اسپانیا، جرمی کوربین در بریتانیا و نظایر این‌ها مشاهده کردیم. اگر یک گرایش مارکسیستی انقلابی نتواند در وضعیت کنونی رشد کند، پس به راستی چه موقعیتی را باید برای رشد متصور باشد؟ این دخالتگری مستلزم تدوین برنامه‌ای انتقالی است، متشکل از مطالباتی که بتواند سطح آگاهی موجود را به آگاهی سوسیالیستی پیوند بزند و به علاوه بروکراسی اتحادیه‌های کارگری را وادار به موضع گیری کند (مبارزه با جنگ؛ اعمال مالیات تصاعدی بر درآمد شرکت‌های بزرگ؛ افزایش حداقل دستمزد ساعتی متناسب با تورم و بهره وری کار؛ ملی سازی بانک‌ها و تبدیل تمامی ابرشرکت‌ها - مثلاً به ارزشش بیش از ۱۰ میلیارد دلار - به بنگاه‌های عمومی تحت کنترل دمکراتیک طبقه کارگر؛ اختصاص یک برنامه چند تریلیون دلاری برای تأمین مشاغل عمومی درخور و بازسازی زیرساخت‌های فرسوده کشور؛ دفاع از حقوق دمکراتیک، اعم از بومیان، سیاهان، لاتین تبارها و غیره). از این پس مسأله بر سر دخالت روزمره در تمام جنبش‌های اجتماعی است: از اعتراضات مردمی

هواداران سابق ساندرز تا اعتراضات مردم شهر «فلینت» (ایالت میشیگان) به دنبال رسوایی مسمویت به دلیل لوله‌های پوسیده سُرُبی آب، تا اعتراضات به ورشکستگی و نابودی مشاغل در «دیترویت»؛ از اعتراضات کارگران منخبرات «ورایزن» تا اعتراضات سیاهپوستان به خشونت پلیس؛ از کمپین افزایش حداقل دستمزد تا سازماندهی تظاهرات ضدّ جنگ؛ یک گرایش سوسیالیستی انقلابی، در بستر این شرایط و با دخالتگری هدفمند برای حفظ استقلال سیاسی طبقه کارگر است که برای تبدیل شدن به رهبری انقلابی اعتبار پیدا می کند.

۱۷ آبان ۱۳۹۵

## محاصرهٔ موصل و جنایات امپریالیسم امریکا

### بیل فان آوکن

تهاجمی که همین هفته با هدایت امریکا به شهر موصل در شمال عراق صورت گرفت، بخشی از جنایات جنگی درازمدت امریکا است که تاکنون مرگ و معلولیت و آوارگی میلیون ها تن را در سراسر خاورمیانه به ارمغان آورده.

بار دیگری فاجعه ای هولناک در انتظار غیرنظامیانی نشسته است که بسیار بیش از سهم خود از مرگ و ویرانی های تهاجم امریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ و متعاقباً هشت سال اشغال کشور از سوی امریکا متحمل درد شده اند.

اشغال عراق بر پایهٔ تاکتیک کهنهٔ «تفرقه انداختن و حکومت کردن» بود. دامن زدن به تنازعات فرقه ای در شهر موصل با آن ترکیب گسترده و متنوع گروه های قومی و مذهبی اش - عرب های سنی، کردها، ترکمن ها، ایزدی ها، ارمنی ها و سایرین - به طور اخص خصلتی تلخ و گزنده داشت.

فرقه گرایی ای که اشغالگران امریکا دامن زدند، خاک حاصلخیزی را برای رشد داعش فراهم آورد، یعنی همان نیرویی که تهاجم فعلی علی الظاهر علیه آن هدف گرفته شده است. حکومت تحت سلطهٔ شیعه ها که در بغداد روی کار آمد، با دستگیری و قتل رهبران برجستهٔ سنی و سرکوبی مردم و زدن برچسب «تروریسم» به هرگونه مخالفت با حاکمیت خود، ید طولایی در آزار و اذیت اکثریت سنی موصل و استان الانبار داشت.

داعش به عنوان انشعابی از القاعده، خود محصول مستقیم مداخلات امپریالیسم امریکا در منطقه و بهره برداری از شبه نظامیان اسلامگرای مرتبط با القاعده (نخست در لیبی و سپس در سوریه) به عنوان نیروهای نیابتی جنگ واشنگتن برای تغییر رژیم بود.

وقتی داعش ژوئن ۲۰۱۴ از سوریه به شمال عراق تاخت، گنبدی در بطن حکومت و ارتشی را نمایان کرد که واشنگتن با جنگی به بهای قریب به ۵ هزار سرباز امریکایی و تریلیون ها دلار هزینه ساخته بود. نیروهای امنیتی عراق در مواجهه با نیرویی به مراتب کوچک تر از خود، از هم گسستند، سلاح زمین گذاشتند و لباس



های نظامی از تن برکنند؛ در حالی که لایه قابل توجهی از جمعیت به استقبال شبه نظامیان اسلامگرا رفت، چرا که آن را به حاکمیت رژیم فرقه ای بغداد ترجیح می داد.

تا جایی که به رسانه های امریکا برمی گردد، این تاریخ یک راز سر به مهر است. بار دیگری خبرنگاران این رسانه ها همراه نیروهای تحت امر امریکا اعزام شده اند و با حرارت دم از پیشروی های آنان می زنند، تو گویی رویدادهای خونینی که سال ۲۰۰۳ آغاز شدند هرگز رخ نداده بودند.

تهاجم به موصل به رهبری امریکا هم چون نبردی برای «آزادسازی» شهر از شر دارودسته های داعش ترسیم می شود. داعش به سوء استفاده از مردم و استفاده از شهروندان غیرنظامی به عنوان «سپر انسانی» متهم شده است. چنین اظهاراتی که عیناً علیه حکومت عراق هم در سال ۲۰۰۳ مطرح می شدند، همیشه به عنوان عذر و بهانه ای در خدمت سلاخی شهروندان در بمباران های امریکا بوده اند.

جالب است در ۳۰۰ مایلی غرب موصل، جایی که نیروهای حکومت تحت حمایت روسیه در سوریه در تلاش برای بازپس گیری شهر حلب از دست همان شبه نظامیان اسلامگرا هستند، رسانه ها از اصطلاح «جنایت جنگی» استفاده می کنند و نه آزادسازی. هیچ کسی حتی نمی گوید که «شورشیان» هم می توانسته اند از شهروندان غیرنظامی استفاده کرده باشند، دیگر چه رسد به کوچک ترین اشاره ای به استفاده از «سپر انسانی».

این سیاست یک بام و دو هوای عجیب بر این واقعیت صحنه می گذارد که هدف واقعی مداخله واشنگتن در عراق و سوریه نه ریشه کن ساختن تروریسم و کم تر از آن تقویت حقوق بشر، که در عوض عرض اندام هژمونی امریکا بر خاورمیانه به بها و در تدارک برای تنازعات با رقبای بزرگ تر امپریالیسم امریکا، به خصوص روسیه و چین است.

واشنگتن برای این هدف آماده است هم از حربه مبارزه با تروریسم استفاده کند (مانند محاصره نظامی موصل) و هم از حربه دفاع از حقوق بشر برای تسلیح شبه نظامیان وابسته به القاعده در سوریه. گزارش های معتبری هستند که نشان می دهند عملیات اخیر احتمالاً شامل هر دوی این ها می شود. یعنی امریکا و عربستان در تلاش اند ستیزه جویان داعش را از این شهر در عراق خارج کنند و به سوریه بازگردانند تا علیه حکومت و متحد اصلی آن روسیه بجنگند.

بدون تردید پنتاگون به تهاجم اخیر به موصل به چشم یک تمرین نظامی مهم برای آزمودن دکترین خودش برای عملیات نظامی شهری در جنگ های مهم پیش رو نگاه می کند. در گزارشی تحت عنوان «آینده ارتش» که یکی از اتاق های فکر متنفذ امریکا به اسم «شورای آتلانتیک» ماه پیش منتشر کرد، این تئوری های تشنه خون به تفصیل مورد بحث قرار گرفته اند.

پیش نویس این گزارش را یک ژنرال رده بالای بازنشسته تهیه کرده است که زمانی به عنوان فرمانده نیروهای امریکایی در افغانستان و مشاور نظامی حکومت های مختلف امریکا خدمت کرده بود. در این گزارش، جهانی از نابرابری شدید اجتماعی و تنازعات طبقاتی پیش بینی می شود که در آن «عملیات شهری به شکل فزاینده ای بر جنگ زمینی غالب خواهد شد» و ارتش های امریکا در «کلانشهرهای به شدت مزدحم» دست به عملیات خواهند زد که در آن غیرنظامیان «جزئی از میدان نبرد هستند».

در این عملیات که می تواند چندین ماه به درازا بکشد و نه فقط بمباران های بی رحمانه هوایی و توپخانه های امریکا بلکه تحمیل مرگ و گرسنگی سیستماتیک به جمعیت را در بر می گیرد، مردم موصل، از جمله به تخمین ۶۰۰ هزار کودک، در حکم موش آزمایشگاهی خواهند بود. همه این ها زیر نظر فرماندهی ارتش امریکا خواهد بود.

عملیات خونین موصل کم تر از سه هفته پیش از انتخابات ریاست جمهوری امریکا به راه افتاده است. این عملیات مصداق تشدید گسترده مداخله نظامی امریکا در خاورمیانه، همراه با نیروهای ویژه امریکا در معیت حکومت عراق و واحدهای گرد در نبرد است و هواپیماهای امریکایی و واحدهای توپخانه موتور اصلی قدرت آتش محاصره را تأمین می کنند. با این حال هیچ بحث عمومی و نه حتی اشاره ای جزئی برای زیر سؤال بردن سیاست امریکا، در بحث های کاندیداهای دو حزب اصلی امریکا به گوش نمی رسد.

اوباما که سال ۲۰۰۸ اساساً به خاطر این برداشت کاذب پیروز شد که مخالف جنگ عراق و سایر جنایات حکومت بوش است، حتی به خود زحمت نداده است که بابت این گسترش جدید دخالت نظامی، در سطح عمومی به مردم توضیحی بدهد. وقتی روز سه شنبه در یک کنفرانس مطبوعاتی از او در این باره سال شد، تأیید کرد که این تهاجم می تواند «شرایط غم انگیزی» را رقم بزند. اوباما به عنوان حسن ختام به شکل

هشدارآمیز و ترسناکی تأیید کرد که شهر موصل به تلی از خرابه و خاکستر بدل خواهد شد و اعلام کرد «سخت است که خانه خودتان را ترک کنید».

قرار است مردم امریکا همه این ها را به عنوان صرفاً فصل دیگری از جنگ های بی وقفه و هردم رو به گسترش جهان بپذیرند.

از طرف رسانه ها و کل دستگاه سیاسی کلامی در نقد به سیاست جنگی گفته نمی شود. به علاوه ۱۳ سال و نیم پس از این که میلیون ها تن در امریکا و سراسر جهان در اعتراض به تهاجم قریب الوقوع سال ۲۰۰۳ به عراق به خیابان ها ریختند، حتی مخالفتی کلامی هم از سوی سازمان ها و گرایش های چپ نمایی که ریشه هایشان به جنبش های اعتراضی ضد جنگ طبقه متوسط در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ برمی گردد، شنیده نمی شود. این لایه سیاسی و اجتماعی نظیر حزب چپ آلمان و حزب ضد سرمایه داری نوین فرانسه و غیره، منافع بخش های ممتاز طبقه متوسط را بازتاب می دهند. همه آن ها شدیداً به راست چرخیده اند و امروز به حوزه انتخاباتی اصلی مداخلات «بشر دوستانه» امپریالیستی، مانند موارد لیبی و سوریه، تبدیل شده اند.

محاصره موصل، به عنوان یک جنایت جدید و خونین امریکا در خاورمیانه، بخشی از تشدید به مراتب گسترده تر مداخلات نظامی در این منطقه و جهان است که می تواند دامنگیر قدرت های هسته ای اصلی هم بشود. مبارزه با این خطر رو به رشد، مستلزم پی ریزی یک جنبش ضد جنگ توده ای و نو، متکی بر طبقه کارگر و جوانان و علیه نظام سرمایه داری است.

۲۰ اکتبر ۲۰۱۶

## یک ماه تا انتخابات ریاست جمهوری آمریکا: دورنمای آینده

پتریک مارتین (ترجمه و تلخیص)

کمپین انتخابات ریاست جمهوری آمریکا که هنوز یک ماه دیگر فرصت دارد، به چنان سطحی از ابتدال و کثافت رسیده است که عملاً نمی توان توصیف کرد. یک شنبه شب قرار است دومین مناظره انتخاباتی تلویزیونی از سراسر کشور پخش شود: باز هم همان لجن پراکنی های متقابل، طفره رفتن از موضوعات و بذل و بخشش القاب توهین آمیز به هم.

دو کاندیدای اصلی، یعنی هیلاری کلینتون دمکرات و دونالد ترامپ جمهوری خواه، بدنام ترین چهره های تاریخ مدرن آمریکا هستند. بیش از نیمی از مردم آمریکا از این دو متنفرند و به حق آن ها را دروغگوهای می نامند که فقط به فکر منافع خود هستند. یکی عوام فریب و مرتجعی فاشیست است و دیگری آلت دست «وال استریت» و دستگاه نظامی و اطلاعاتی.

در واپسین ماه کمپین، هواداران و ماله کشان معمول حزب دمکرات- اتحادیه های کارگری زرد، سرمقاله نویس های لیبرال رسانه ها از «نیویورک تایمز» تا مجله «نیشن» و مدافعین «سیاست های هویتی» از اقلیت فوقانی طبقه متوسط- با نیرویی دوچندان ادعا خواهند کرد انتخاب کلینتون به جای ترامپ تنها راه جلوگیری از فروپاشی و سقوط دمکراسی آمریکایی است.

مجله نیشن همان طور که پیش بینی می شد با یک نوشته مبالغه آمیز در تأیید کلینتون که هفته قبل منتشر شد اعلام کرد که مشکل این وزیر خارجه اسبق آمریکا را «می توان در دو کلمه خلاصه کرد: دونالد ترامپ». حتی روزنامه های طیف جمهوری خواه هم وسط پریده و هشدار داده اند که انتخاب ترامپ ضربه ای ویرانگر به ثبات سیاسی ایالات متحده آمریکا می زند. مجله آتلانتیک تا جایی پیش رفت که گفت حمایتش از کلینتون، سومین مورد در تاریخ این مجله بعد از حمایت از لیندون جانسون در برابر بری گلدواتر در ۱۹۶۴ و آبراهام لینکلن در ۱۸۶۰ است.

این را باید گفت که اگر «دمکراسی آمریکایی» در چنین وضعیت بی ثبات و شکننده ای است، پس دلایل آن به مراتب عمیق تر از صرفاً کمپین انتخاباتی دونالد ترامپ، میلیاردی کازینوها و املاک منهتن است که فعلاً در

نظرسنجی‌ها با اختلافی ناچیز پشت سر کلینتون قرار گرفته. سرمقاله نویسان محترم تلاش نمی‌کنند دلایل این بحران را به خوانندگان شان توضیح بدهند. به همان ترتیب که هیچ توضیح منطقی‌ای به دست نمی‌دهند که چرا پیروزی کلینتون بر ترامپ کشور را از سرنوشت شوم قریب الوقوع نجات می‌دهد.

شکاف و دره عمیقی است بین آن چه که کاندیداها هر روز در کمپین انتخاباتی درباره اش حرف می‌زنند و آن دست تمهیداتی که طبقه سرمایه دار امریکا قرار است به محض محرز شدن نام کاخ سفیدنشین بعدی اجرا کنند.

سه موضوع مهم این وجود دارد که اشاره به آن در مناظره یکشنبه نامحتمل است، چه برسد به این که بخواهد بحث شود.

**تعمیق بحران جهانی سرمایه داری:** طبق گزارشی که صندوق بین‌المللی پول پیش از نشست سالیانه خود در واشنگتن منتشر کرد، بدهی اسمی بخش غیرمالی اقتصاد جهانی از سال ۲۰۰۰ دو برابر شده است و سال گذشته به رقم حیرت آور ۱۵۲ تریلیون دلار رسید؛ یعنی بیش از ۲۲۵ درصد تولید ناخالص داخلی جهانی. این حباب مالی عظیم و غیرقابل تحمل همراه با تضعیف ساختارهای بانکی و تشدید تنش‌های تجاری میان قدرت‌های برتر، باعث فروپاشی بازار از نوع آن چه سال ۲۰۰۸ رخ داد می‌شود، منتها در مقیاسی به مراتب وسیع‌تر که به احتمال هرچه بیشتر به یک رکود جهانی می‌انجامد.

**تحرکات جنگی امریکا نسبت به روسیه و چین:** حکومت اوباما به کارزار اتهام و بهتان و تقبیح روسیه شدت بخشیده است. جان کری، وزیر امور خارجه، بمباران غیرنظامیان سوریه را به دست روسیه مصداق جنایت جنگی دانست، در حالی که از سوی دیگر یکی از گزارش‌های رسمی حکومت امریکا روسیه را متهم به هک کردن سیستم‌های رأی‌گیری ایالتی و کامپیوترهای «کمیته ملی دمکرات‌ها» کرد. در عین حال پنتاگون مشغول افزایش فشار نظامی بر چین بر سر ادعاهای ارضی او نسبت به جزایر «دریای جنوب چین» است. رئیس‌جمهور بعدی امریکا به محض آن که روی کار بیاید در لبه پرتگاه این تنش‌های نظامی میان قدرت‌های هسته‌ای خواهد بود.

**گسترش مبارزه طبقاتی در امریکا:** در همان حال کلینتون خود را ادامه دهنده «دستاوردهای حکومت اوباما می‌داند، ترامپ به وضعیت اقتصادی ملالت‌انگیز اقشار و لایه‌های وسیع طبقه کارگر اشاره می‌کند. اما

این دو کاندیدا چه از وضعیت راضی باشند و چه استادآبانه هشدار دهند، تمام و کمال در تقابل با هرگونه جنبش از پایین قرار دارند. خواست ترامپ برای برپایی «نظم و قانون»، با نیرویی وحشیانه علیه مبارزات طبقه کارگر به اجرا در خواهد آمد. کلینتون در صف اتحادیه ها کارگری زرد است (اتحادیه هایی که در جستجوی خرابکاری در مسیر هرگونه مبارزه برای دفاع از مشاغل و دستمزدها هستند) و هم در صف ماشین پلیس شهری که نیروهای پلیس درگیر خشونت روزمره علیه کارگران و جوانان را کنترل می کند.

همین فرایندها که می توان به طور خلاصه فروپاشی سرمایه داری جهانی و سقوط تعادل اجتماعی در اکثر کشورهای اصلی نامید، علت پشت بیانیه های هشدارآمیز و بیش از پیش عصبی سرمقاله نویسان لیبرال است. زمین زیر پای آن ها به لرزه درآمده، منتها نه به خاطر شخصیت ترامپ. ترامپ صرفاً علامت مهلک یک فروپاشی تمام عیار است. ترس واقعی آن ها از انفجار جنبشی از پایین علیه هر دو حزب و نظام سرمایه داری مورد دفاع آن هاست.

۸ اکتبر ۲۰۱۶